

تمپلارها و عشق های شکست خورده ی مردان ایرانی

نویسنده: پویا جفاکش





روایت است که زمانی ابوحامد غزالی، در کاروانی در سفر بود که قافله شان مورد هجوم راهزنان قرار گرفت. غزالی به راهزنان التماس کرد که هرچه میخواهند از توشه اش بردارند به جز یک کیسه ی بخصوص را. این حرف، راهزنان را به آن کیسه حریص کرد و آنها آن را گشودند ولی جز کتاب و یادداشت های کج و معوج، چیزی در آن نیافتند. راهزنی جلو آمد و به غزالی گفت: «این ها چیست شیخ؟!» غزالی پاسخ داد: «اینها نتیجه ی سال ها توشه گیری من از علم و دانش است.» راهزن پرسید: «خب. توشه ی علمی که یک دسته راهزن به راحتی آن را به تاراج میبرند به چه دردت میخورد؟» غزالی قدری اندیشید و خطاب به راهزن گفت: «تاکنون کسی چنین نصیحت پر مغزی به من نکرده بود.»

این داستان یادگار دورانی است که علم در سرزمین های اسلامی، وسیله ی اصلاح شخصیت تلقی میشد و هنوز کاربرد سیاسی آن از دید عموم مردم دور بود. اما غربیان که با دستگاه چاپ، علم را چنان تولید انبوه کردند که دیگر هیچ غزالی ای از دزدیده شدن علمش توسط هیچ راهزنی احساس ضرر نکند جور دیگری به علم نگاه میکردند و نگاهشان را از

طریق چاکران وفادار خود در بین دولتمردان خائن به سلسله ی قاجار، آویزه ی گوش رضا شاه و محمدرضا شاه پهلوی کردند. اینچنین شد که منابع عظیم علمی از جمله فرمایشات همین جناب غزالی از طریق دانشگاه ها و مدارس، بر کله ی ملت ایران فرود آمدند و مردم هم هیچوقت نفهمیدند این همه اسم و مطالب تحت امضای آنها به چه دردشان میخورد؛ اگر این ها دانشمند بودند دانش غربی که کاملتر است و همان را یاد بگیریم کافی است؛ اگر اینها فیلسوف بودند فلسفه ی غربی که از فلسفه ی اینها بهتر است و به گفته ی غربی های همه چیز دان، این فیلسوفان اسلامی، هیچ لطفی به تاریخ نکرده اند جز انتقال غلط- غلو ط فلسفه ی یونان به اروپا که زحمت اصلاح اشتباهات اینها هم به پای اروپایی ها افتاده است؛ اگر اینها علوم دینی تولید کرده اند، آن را هم (حتما!) تریبون های مذهبی پهلوی ها و جمهوری اسلامی، صبح تا شب در گوش مردم وزوز کرده اند و دیگر نیازی نیست آنها را بخوانیم؛ پس چرا شر اینها را از مغز معیوب و خسته ی مردم کم نمیکند؟ مردم ندانسته اند که دولت مدرن پهلوی و وارث برحقش جمهوری اسلامی، از بزرگترین خوان های سیاسیشان، جمع آوری تمام علوم پیشین ایران برای اثبات حقانیتشان در فرهنگسازی است که جنبه ای از منجی گری آنها به شمار میرود. پهلوی ها منجی بودند چون ایران زهوار دررفته ی زمان جنگ جهانی اول و دوم را متحد کرده اند و جمهوری اسلامی منجی بود چون بر اساس



۳۲۰ پسند

Iran, Morocco vintage.zaman
of Iran and King of Morocco in 1966



۳۹۶ پسند

Iran Farah Pahlavi and Shah vintage.zaman
Mohamed Reza Pahlavi



الگوی پهلوی ها ایران را به ادعای خود، از لوٹ غربی ها پاک کرده است. هر دو سلسله، از بابت خشونت ناپسند خود در این منجی گری به خود افتخار و آن را بخشی از حقانیت خود میدانند چون از مردم زمانه ی خود جلوترند. مردم زمانه ی آنها هنوز تصویرشان از منجی، پیامبر نیکوکار و ساده زیستی به نام محمد بود که داستان متواترش جز این نبود که به عیادت دشمنش که هر روز در گذرگاه بر او خاکستر میریخت رفت و دشمن از شدت



۴۰ پسند

Queen Farah Pahlavi's Library in [livingcanvasdesigns](#)
Tehran, Iran, pre-revolution. (Farah Diba Pahlavi)



شرمندگی و ندامت، درجا به کیش محمد درآمد. پیروان او مردم ایران را با جنگی که خود مردم ایران آن را خواستار بودند، از شر نظام طبقاتی ساسانی که مردم معمولی در آن حتی اجازه ی خواندن و نوشتن نداشتند نجات داده و اجازه ی پیشرفت ایرانی ها را داده بودند. شاید اینجا ردی از منجی خشن باشد ولی خشونتش بی مورد نیست. اما حکومت های مدرن از مردم خود جلوترند و منظور از جلوتر بودن در زمان ما غربی تر بودن است. منجی غربی، جایی بین چنگیزخان و مسیح گیر کرده و به نظر میرسد براینده هر دو باشد.

اشرافیت اروپای غربی که آینده ی جهان را ساختند اگرچه این را از مردم خود پنهان کردند ولی نتوانستند از باقی ماندن آن در خاستگاه اجداد تاتارشان در اروپای شرقی جلوگیری کنند. در بازمانده های ادبیات این مردم، هنوز نشانه های زیادی از همسانی تاتارستان چنگیزخان و یهودیه ی مسیح وجود دارد. منگایخ در کتاب تاریخ سکاها، تاتارها را که چنگیزخان بینشان ظهور کرد، محدود به ناحیه ای کوچک از سرزمین سکاها موسوم به تارتاریا (تاتارستان) در حدود قفقاز میداند و مدعی است آنها یهودی بودند و حتی بنا بر قانون موسی، خود را ختنه میکردند. در منابع دیگر، قلمرو چنگیزخان در صربستان و سرزمین های بلغارها یا مجارها در اروپای شرقی ظهور کرده است. حتی حکومت مسیحی نایمان در مغولستان چنگیزخان، با پادشاهی صرب نومانیه همخوانی یافته است. به نظر میرسد تمام این روایات، مرتبط با قصه ی هجوم تاتارها به اروپا باشند پس از آن که لاتینی ها قلمرو قسطنطنیه و بیزانس را تسخیر کردند و امپراطور بیزانس (روم شرقی) به تاتارها پناه برد. بر این اساس، به نظر میرسد فتح مجدد قسطنطنیه توسط چنگیزخان، عامل مسیحی شدن و پایتخت مسیحیت شدن آنجا تلقی و تطبیق قسطنطنیه با اورشلیم کتاب مقدس را به



دنبال داشته بوده باشد. جی.دفر دانشمند آلمانی، "تنگری" خدای مغول ها را یکی از قدیمی ترین نمونه های خدای واحد در بین بشر شمرده است. همخوانی خداهای چنگیزخان و عیسی مسیح، ما را متوجه داستان جالبی درباره ی چنگیزخان میکند که با داستان در گهواره سخن گفتن عیسی مسیح قابل تطبیق است. در این روایت آمده که چنگیزخان کوچک در در یک سالگی درون خیمه زبان گشود و گفت که نامش باید "اوغوز" باشد. این روایت که با منشا گرفتن ترکان اوغوز [ازجمله فرمانروایان عثمانی قسطنطنیه] از امپراطوری جهانی اوغوزخان مرتبط است، با این نظریه ی یاروسلاو کسلر مهم میشود که اوغوز را تلفظ دیگری از "جسوس" نام یونانی یسوع (عیسی مسیح) میخواند و اضافه میکند که هم جسوس در یونانی، و هم "اوگ" یا "اوگوش" در ترکی-مغولی (که شبیه اوغوز به نظر میرسد) ازجمله معانیشان «پسر» است که لقب عیسی در مقام پسر خدا یا خدای پسر







محسوب میشود. کلمه ی "ماری" که برای مادر مسیح استفاده شده است، در اصطلاحات شمنی، در معانی ابر و مه و هاله به کار میرود. جمع شدن هاله در اطراف سر که برای



نشان دادن قدیسان مسیحی استفاده میشود- سر را جانشین قله ی کوهی میکند که ابر به صورت مه در آن تجمع و آن را مرطوب میکند و این تشبیه در باب حامله شدن ذهن انسان به الهامات الهی از طریق هاله به کار میرود. در افسانه ی بلغاری کولیادا آمده است که یک «مادر طلایی» توسط «ابر طلایی» به زمین فرود آمد تا کولیادا را به دنیا آورد و باز آمده است که کولیادای کودک توسط یک ابر، از چنگ دشمنش شاه خاراپین سیاه گریخت. ابر طلایی صورت اصیل تر هاله ی نورانی است و فرار با ابر از دست یک شاه کودک کش، یادآور فرار ماری یا مریم با عیسی مسیح از چنگ هرود شاه کشنده ی نوزادان است. نکته ی جالب این که نام مادر چنگیزخان، "اولون اکه" به معنی «ابر مادر» ذکر شده است. مادران چنگیزخان و عیسی مسیح، هر دو شوهر داشتند. شوهر مادر چنگیزخان در 13 سالگی او فوت شد و از شوهر مادر عیسی یعنی یوسف نجار از بعد از 12 سالگی عیسی سخن نمیرود و تصور میشود در همان حول و حوش، فوت شده باشد. عیسی مسیح در بین 30 تا 33 سالگی به قتل میرسد و به قولی از مرگ میگریزد و ناپدید میشود. چنگیزخان نیز



gettyimages

duncan1890

H. B. Houshens delin.

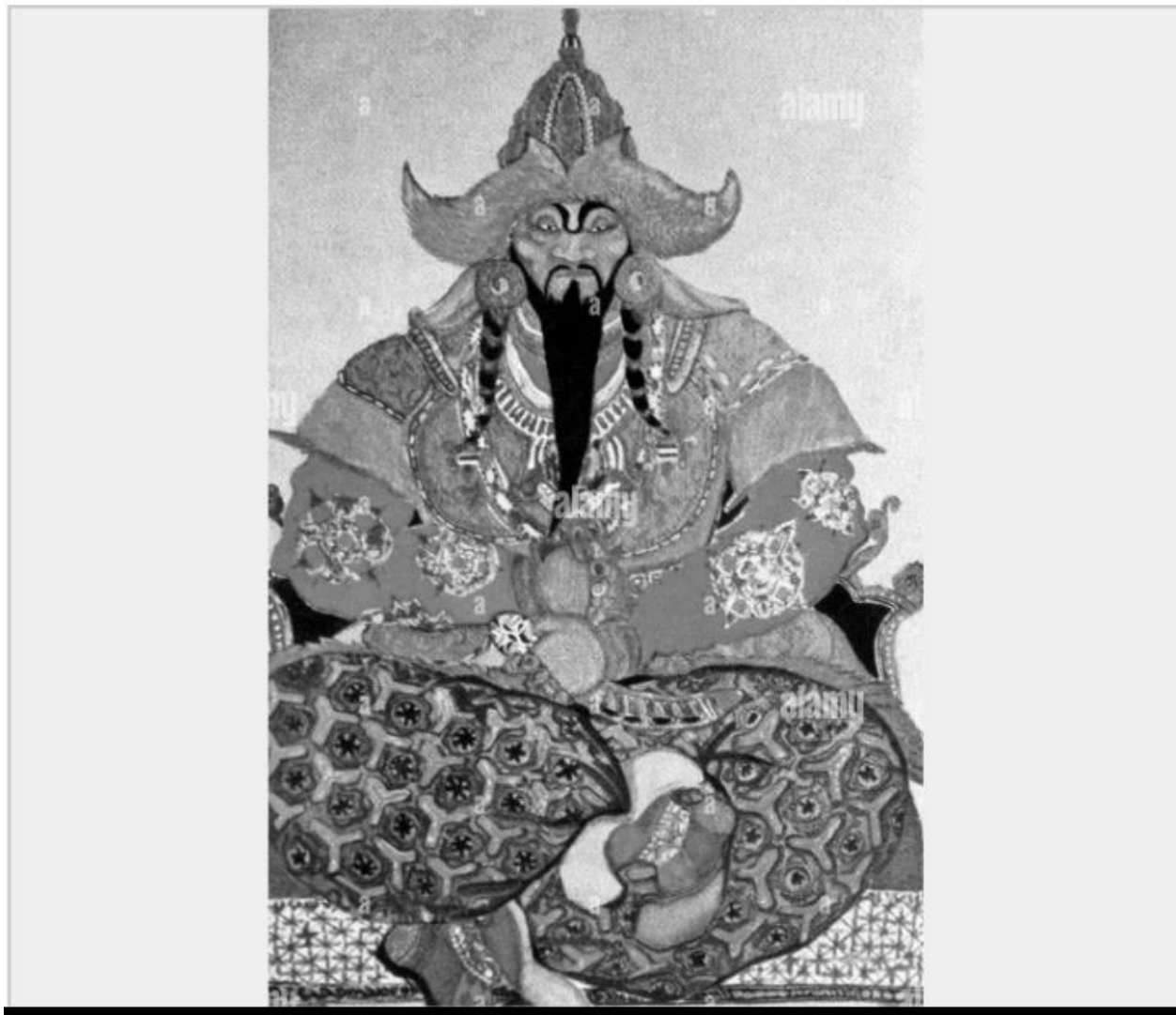
F. Goussier sculp.



در 30 سالگی در جنگی در بحبوحه ی نابودی قرار میگیرد و مدتی مخفی میشود. هر دو نفر در بازگشت، زمین را از خون گناهکاران و دشمنان خدا رنگین میکنند. به یک روایت،

Genghis Khan, Mongol ruler, founder of the Mongol Empire.

Captions are provided by our contributors.



چنگیزخان در اواخر عمر، از کشتار دست میکشد و در تبت، انزوا میگیرد. این، احتمالاً روایتی اصالتاً مرتبط با منشا گیری زاهدان بودایی و هندو از منطقه ی بین تبت تا کشمیر، و یادآور زهدپیشگی کشیش های مسیحی است. نام کریست برای مسیح، به صورت کورس یا خروس هم تلفظ میشود که درواقع همان هورس خدای خورشید مصری-رومی است که همچون چنگیزخان از شرق ظهور میکند و در مسیر پیشروی خود، نیروهای تاریکی را در

Genghis Khan, Mongol ruler, founder of the Mongol Empire.

Captions are provided by our contributors.



⋮

vintage.zaman
Kazan, Republic of Tatarstan



و دیگران می‌پسندند maj.daben

🇲🇦 Young girl frim المغرب Morocco vintage.zaman
Imilchil, High Atlas mountains 1976



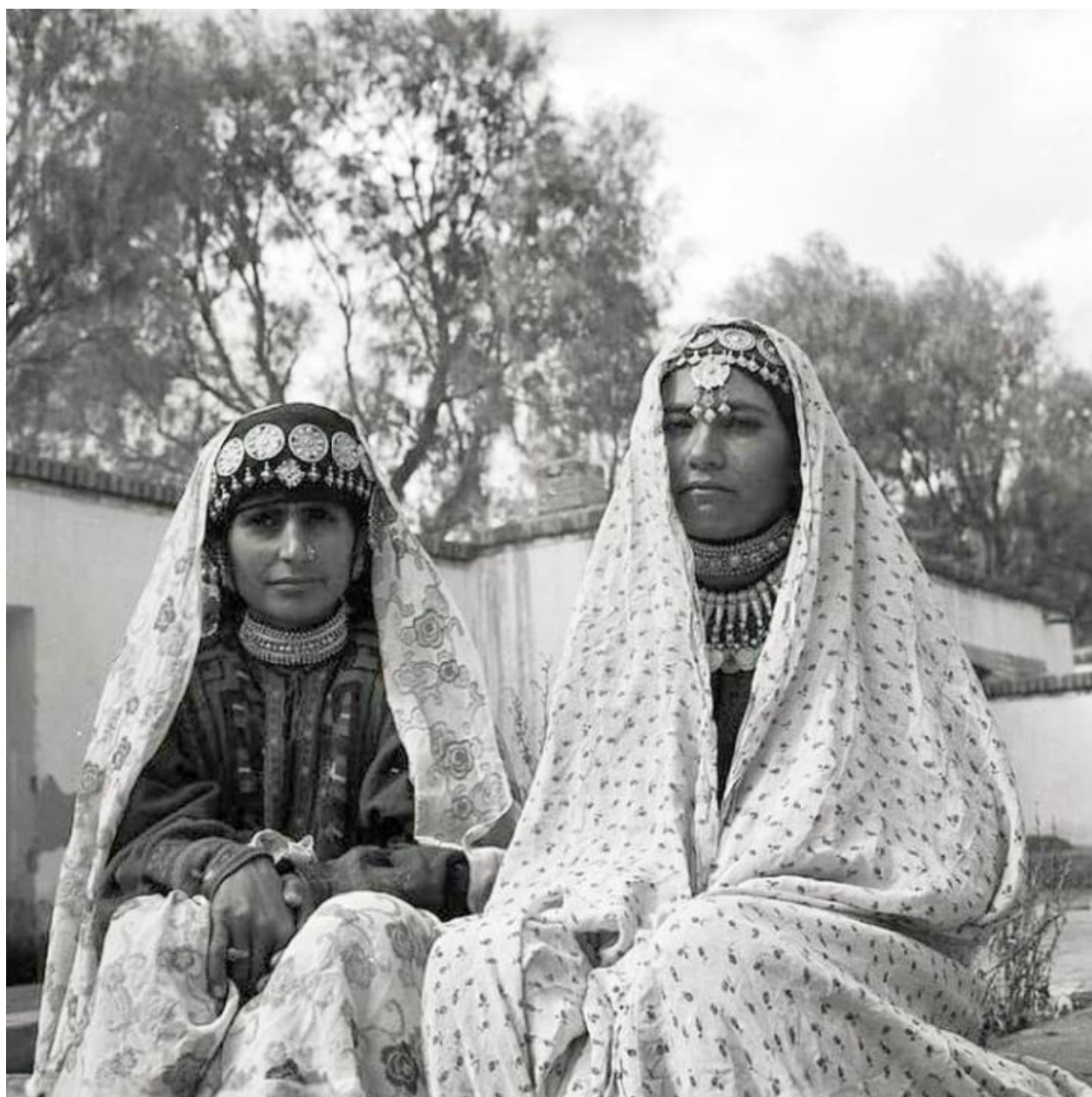
هم می‌کوبد. باورکردنی نیست که چنگیزخان که به کشتار جمعی و عیسی که به صلحجویی معروفند، دو روی شخصیتی واحد باشند. اما وقتی فکرش را می‌کنیم که چنگیزخان نمادی از وجود یک امپراطوری جهانی از چین و هند تا اروپا بوده که با از بین بردن موانع تجارت و حکمفرما کردن صلح در راه‌های تجاری، سبب رشد تمدن و کاهش جنایت در اثر بهبود سطح زندگی شده، میتوان در نظر گرفت که او که در شکل اولیه‌ی خود، به صورت یک فاتح جهانگشا تصویر میشده، کم‌کم در باور عموم، به صورت شخصی صلح طلب، فرزانه و مهربان تغییر شخصیت داده است:

“literary copies of historical heroes”: Andrey goncharov: artifact: june
29, 2006



بحث به کار بردن خشونت در راه صلح، بحث رایجی درباره ی آغاز فعالیت های نظامی محمد و جانشینانش در خاورمیانه است. به عنوان مثال، دیمیتری گوتاس در گفتار نخست از کتاب «فکر یونانی، فرهنگ عربی» استدلال میکند که تمدن تنها به این خاطر در منطقه ی بین آغاز ترکستان جنوبی تا انتهای شمال افریقا رشد کرد که عرب های مسلمان با درآوردن گلوگاه های تجاری مهم در عراق، شامات و مصر از دست ساسانیان و بیزانسی ها، راه های تجاری فیما بین را که در اثر جنگ های طولانی پارس و بیزانس مسدود شده بودند آزاد کردند و این آزادی به انتقال محصولات کشاورزی و علوم بین شرق و غرب انجامید و تمدن عربی-اسلامی را پدید آورد. این موضوعی بدیهی در ایران بود که به روحانیون مسلمان به عنوان جانشینان محمد، اجازه ی شرعی این مدعا را میداد که رهبری مدرنیته ی ایرانی را ولو به خشونت در دست بگیرند برعکس پهلوی های مشهور به سکولار بودن، که فقط میتوانستند نمایندگان دشمن غربی باشند. اما هرچقدر خطوط فقهی و سنددار شرعی این خشونت آشکار میشدند، آن کم کم با اسطوره ی پیامبر مهربان دچار تناقض میشد





۹۹ پسند

Iran  Iranian women in traditional **vintage.zaman**
.attire and jewelry, 1969

نساء ایرانیات باللباس والحلي التقليدي، ۱۹۶۹.



808744852

بخصوص آنجا که دولت اسلامی، برای جلوگیری از وا دادن در مقابل دشمن غربی، به جای دشمنان کمونیست قلع و قمع شده، در زندگی خصوصی مردم معمولی دخالت میکرد. در غرب نیز دقیقاً همین بلوا را داریم. درست مثل امویان و عباسیان که شیعه سابقاً آنها را به تصرف و تحریف میراث صلح آمیز اسلام متهم میکردند، در غرب نیز همان دشمنان لاتینی تاتارها - که دشمنی با غرب در ایران هم تا حدی به سبب جانشینی غرب لاتینی تبار با دشمنان غربی هورس و تاتارها است - کمر به تصرف و تحریف میراث مسیحیان صلحجو بسته بودند که اکنون به طور واقعی یا تخیلی، در کاتارها یا بدعت گذاران خلاصه



شده اند و کلیسای کاتولیک لاتینی با این انگ، در تاریخسازی خود، ادعای قدمت داشتن نسبت به آنها را نموده است.

"آن برنون" که یکی از کارشناسان بین المللی کاتاریسم بوده و متون عتیق متعددی درباره ی آنها در آرشیوها خوانده است، در مصاحبه با پاسکال کورنول از طرف شبکه ی تلویزیونی فرانسوی آرته، مانوی خواندن کاتارها را نادرست میخواند و میگوید آنها به خودشان مسیحی میگفتند و حتی لغت کاتار را هم صرفاً غیر کاتارها درباره ی آنها به کار میبردند. او از قول استادش ژرژ دوبی، میگوید «تمام مسیحیت قرن یازدهم به طور کامل و خودبخود مانوی بود.» و ثنویت ستیزی کاتولیک فقط در اواخر قرن 12 جزمی شد. به بخشی از مصاحبه توجه کنید که در آن، برنون، اصطلاح "ثنویت پنهان" را درباره ی گزاره ای ساکت از مسیحیت به کار میبرد:

آن برنون: به عنوان مثال، آنچه در انجیل و نامه ی اول یوحنا آمده است جایی که خدا و جهان مخالف هستند. این تعبیری است از قول معروف: «پادشاهی من از این دنیا نیست.» بنابراین، جهان از جانب خدا نیست و همیشه تا زمانی که کاتاریسم وجود داشت، انگیزه ی این تقابل بین پادشاهی خدا و "این جهان" که شاهزاده ی آن شیطان است، در موعظه های





آنها به صدا درمی آمد و با مخالفت کلیسای واقعی خدا علیه کلیسای غاصب ریمسکایا که با این جهان پیمان بسته است تکمیل میشد. ریشه های واقعی ثنویت معروف کاتاری اینجاست. من از مرد خوب «پیر اوتیر» نقل میکنم: «دو کلیسا وجود دارد: یکی مورد آزار و اذیت قرار میگیرد و میبخشد، و دیگری مالک همه چیز است و پوست میکند.» دقت کنید: یک کلیسا خوب است که فقط میتواند از آزار و شکنجه فرار کند، و دیگری یک آزاردهنده ی شیطانی است، و بدعت گذاران راین که به برنارد کلروو آن را گزارش کرده بودند چیز دیگری نگفتند. ظاهر تفتیش عقاید به عنوان ابزاری برای آزار و شکنجه، فقط این واقعیت را به طور کامل تایید کرد که کلیسای رم، یک کلیسای جفاگر است. این، دقیقا لحظه ای بود که نظم اجتماعی متولد شد که رابرت مور، آن را «جامعه ی آزار و اذیت» نامید.

آرته: رابرت مور کیست؟

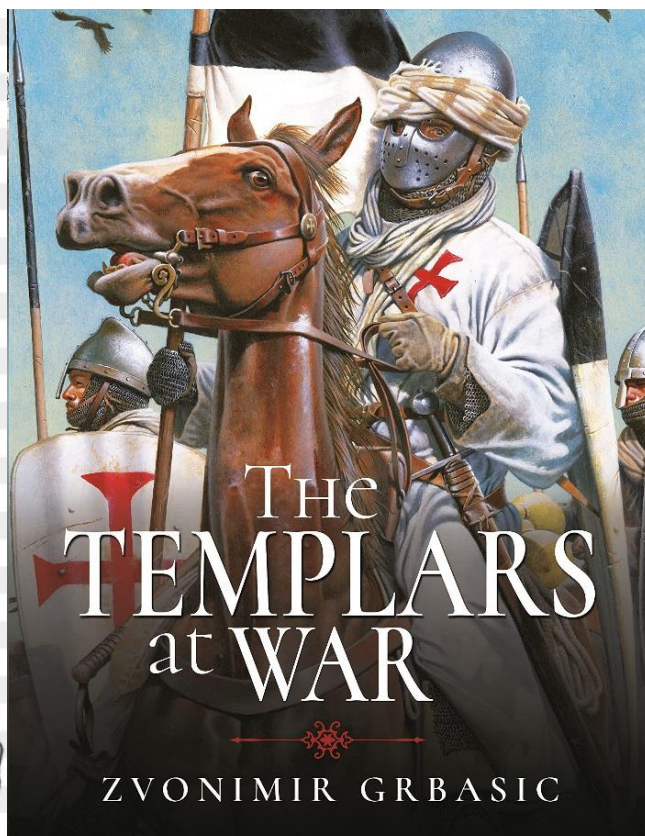
آن برنون: رابرت مور بزرگ بریتانی قرون وسطایی، استاد دانشگاه نیوکاسل، نویسنده ی کتاب معروف آزار و اذیت و تولد آن در اروپا است. سهم بزرگ مور در تاریخ این است که او کاملا روشن کرد که طی هزاره، جامعه ی مسیحی اروپای غربی ما با شناسایی و اعلام دسته هایی از مردم که باید حذف شوند، تعریف و ساختار یافته است. ابتدا بدعت گذاران، سپس یهودیان، سپس جذامیان و غیره بودند. این، آغاز یک لیست طولانی بود که

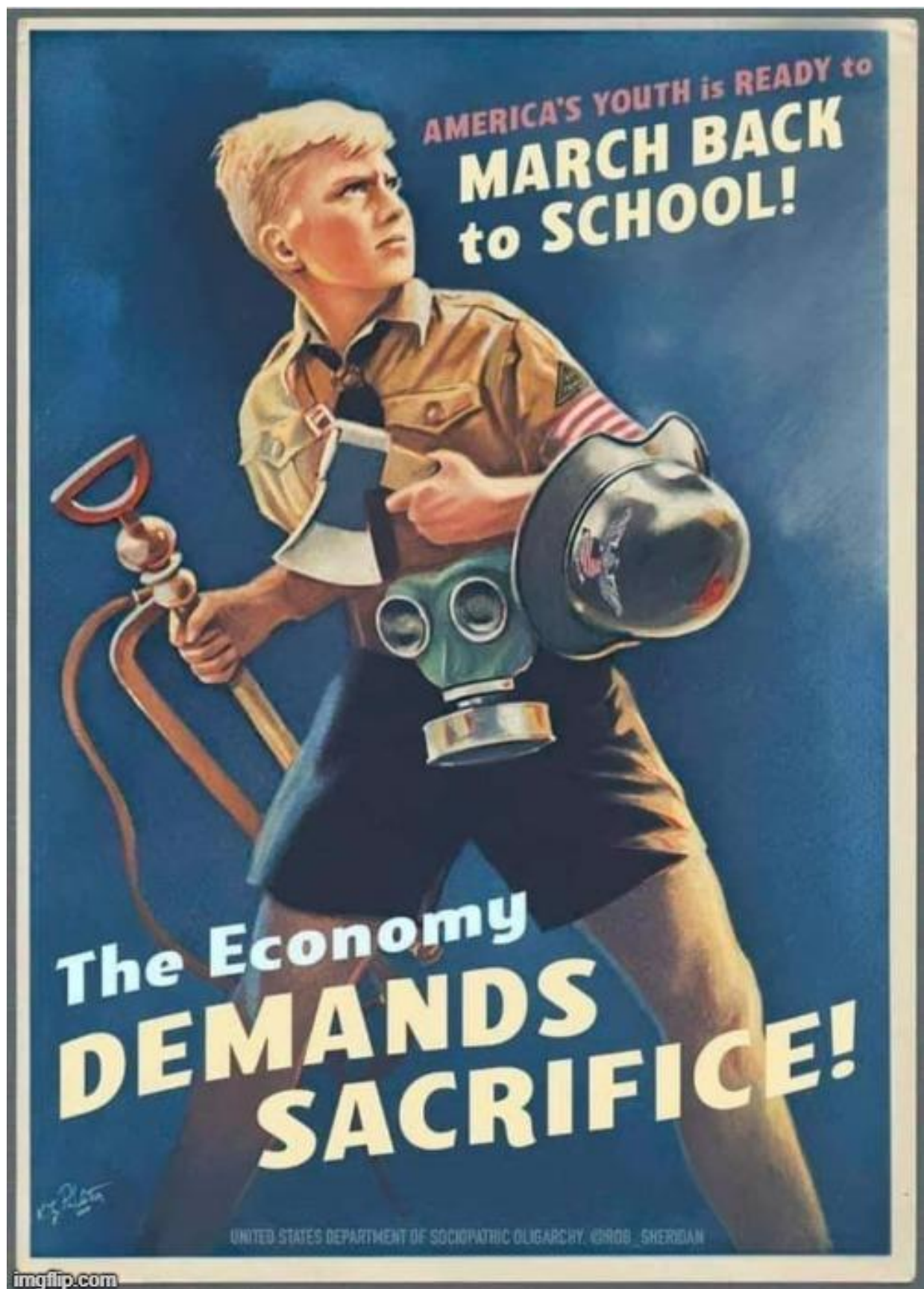
در طول قرن‌ها فقط به آن اضافه شده است. وقتی از این منظر نگاه میکنیم، بدعت گذاران برای مسیحیت، نیروی خطرناک و تهاجمی به نظر نمیرسند که باید در برابر آنها از خود دفاع میکرد، بلکه به عنوان نیروی مقاومت مسیحی در برابر نوآوری های کلیسای گریگوری چون جنگ های صلیبی و قوانین شوالیه ای جلوه گر میشوند.

آرته: قوانین شوالیه ای؟

آن برنون: حداقل تمپلارها را به یاد بیاورید. هیچ چیز ضد کاتاری تر از تمپلارها وجود ندارد. ژان فلوری، مورخ قرون وسطایی، متخصص جنگ های صلیبی و شوالیه گری، میگوید که تمپلارها از نظر اخلاق مسیحی، "هیولاگون" بودند: راهبانی که اسلحه حمل میکنند و به نام مسیح میکشند که میگفت: «نباید بکشی.» فراموش نکنید که سنت برنارد ما کسی جز برنارد کلروو نیست. او نظریه پرداز همه ی اینها بود. او این کارکرد راهب جنگجو را تجلیل کرد و آن را «کشتن شر» تعریف کرد و با قتل عمد مقایسه کرد. بنابراین، هیچ چیز تعجب آورتر وجود ندارد - شاید نوعی کمدی سیاه در این وجود داشته باشد- که باطنی گری مدرن به راحتی «کاتارها» و «تمپلارها» را جذب و جمع میکند.

منطقی است که تمپلاریسم خود را وارث آنچه که اکنون در تاریخ جایش با کاتاریسم پر شده است خوانده و بهانه اش هم متحد شدن خود در سرنوشت با کاتاریسم در حوزه ی حکومت







کلیسای کاتولیک باشد جایی که مولایش "ژاک د مولای" همچون مدل دیگری از مسیح برای قرن 14 در آتش سوخت و دیگر اعضای فرقه سلب مسئولیت و اموال شدند و بازماندگان به اسکاتلند گریختند. این تکه ی آخر هم مانند بقیه ی دروغ های تاریخی ذیل نامهای مستعار، مبنای واقعی دارد. چون در دنباله ی چنین مهاجرتی با فرقه ی سنت جان اورشلیم مواجه میشویم که خاندان اسکاتلندی استوارت رهبری آن را بر عهده داشتند و



صليب سرخ تمپلارشان با صليب سرخ فرقه ی شوالیه های مالت در خدمتگزاری به کلیسای کاتولیک یکسان است و وحدت مشترک آنها را نشان میدهد. امروزه ملکه ی بریتانیا رهبر



May 2004, Andrew Bertie, head Sovereign Military Order of Malta worldwide, attends the wedding of the Spanish Crown Prince Felipe. King Juan Carlos of Spain is both a member of the Order of the Garter as well as from SMOM. He's also head of the Golden Fleece Order.



Sovereign Military Hospitaller Order of St. John of Jerusalem of Rhodes and of Malta, better known as the Knights of Malta



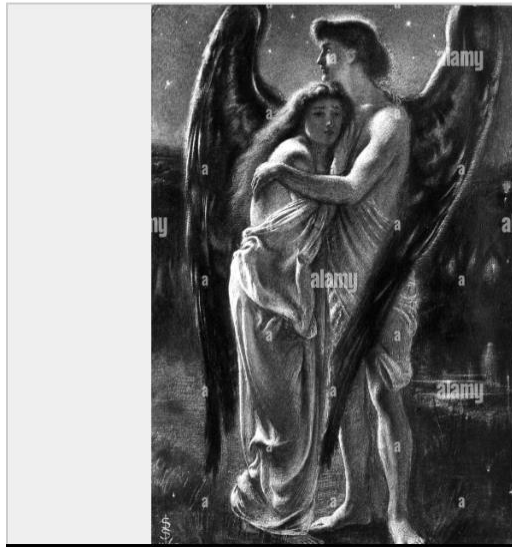
Most Venerable Order of St John of Jerusalem



فرقه‌ی سنت جان است. آنها بر سازندگان فراماسونری در بریتانیا و سپس جهانند. خاندان استوارت و فرقه‌شان، عقیده به نسب بردن اشرافیت اروپا از اژدهایان یا سرافیم یعنی همان پسران خدا را در کتاب مقدس داشته‌اند آنگاه که آنان با زنان زمینی درآمیختند؛ بدین ترتیب، این فرقه به برتری نژادی اشراف بر مردم عادی اعتقاد دارند. "نیکولاس دور" اسکاتلندی، در همکاری با لورنس گاردنر همین نوع مسائل و عقاید را به صورت کتاب منتشر کرد و

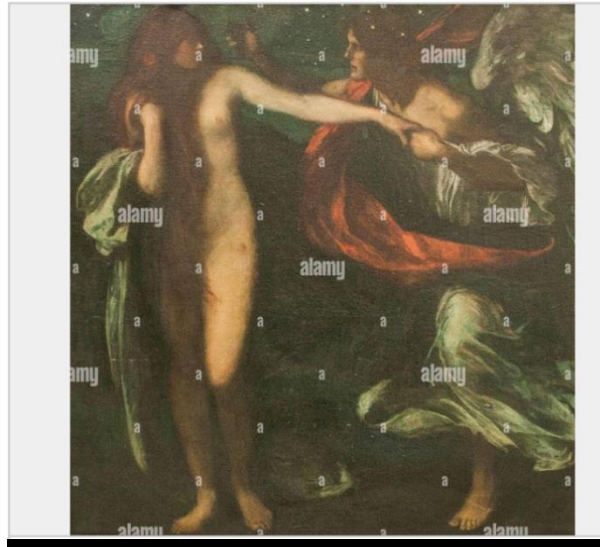
And the Sons of God saw the daughters of men' Simeon Solomon 1840-1905.

Captions are provided by our contributors.



Greiffenhagen - The sons of God saw the Daughters of Men that they were fair.

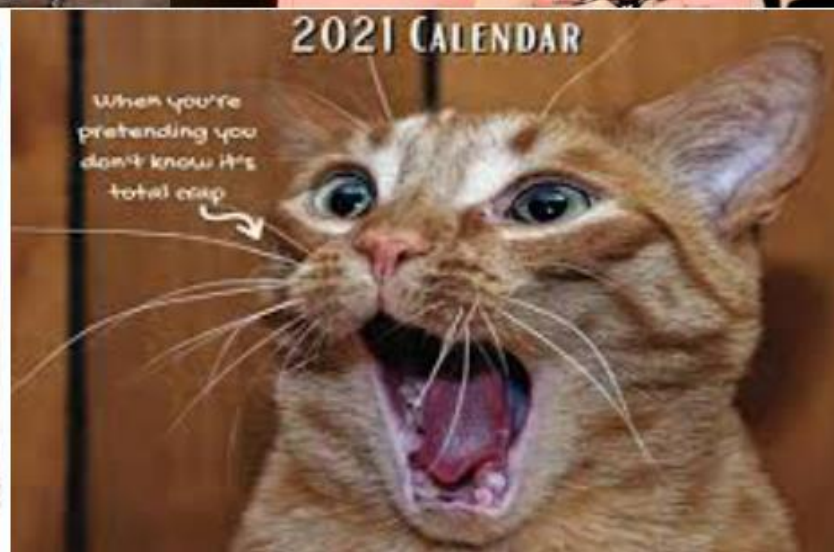
Captions are provided by our contributors.



به دنبال اختلافات پیش آمده از این کتابنویسی، از فرقه جدا شد. فرقه ی استوارت ها مدعی است که با امپراطور شدن سیگیسموند در در امپراطوری رم مقدس در قرن 16 قدرتگیری خود را شروع کرده و این با حمایت پاپ گریگوری دوازدهم به توفیق رسیده است:

“royal nobles believe in dragon genes?”: joe r.: exposure of hidden institutions: December 2005

اما اگر قدرتگیری تمپلارها با سیگیسموند بوده، پس سرکوب قبلی تمپلارها ممکن است یک حقه برای برحق نشان دادن آنها باشد. حتی میتوان به جرئت گفت که پاپ گریگوری به اصطلاح دوازدهم، همان پاپ گریگوری به اصطلاح نهم بنیانگذار تفتیش عقاید بوده و هر دو، نام از "گره گوری" یکی از عناوین غول هایی دارند که از جفتگیری پسران خدا با زنان زمینی پدید آمده اند. یعنی دربار پاپ و امپراطور و اشرافیت برکشیده اش، هر دو ازدهایی و از اساس، سوء استفاده گر از مسیحیت بوده اند؛ منتها جلوه های مختلفشان در طول تاریخ پخش شده اند از آنروکه تصویرسازی نهاییشان از مسیح تاریخی، منجر به تخمین های نجومی از وقایع آسمانی به عنوان معجزات الهی و نتیجتا تجزیه ی افسانه ها به وقایع قرون بر اساس گاهشماری در تقویم گریگوری شده اند. گاهشمار کنونی کلیسا و قدیسانش که مبنای تاریخ 2000ساله ی فعلی مسیحیت شده اند، نه حسابرسی کل تاریخ بلکه تاریخ تراشی برای تقویم گریگوری فعلی است که اصلاح شده ی تقویم جولیان یا گاهشمار قبلی است که از سال 44 قبل از میلاد شروع میشده است. تقویم جولیان برای این ساخته





Mr. Hawking, I'm here to attend your party!

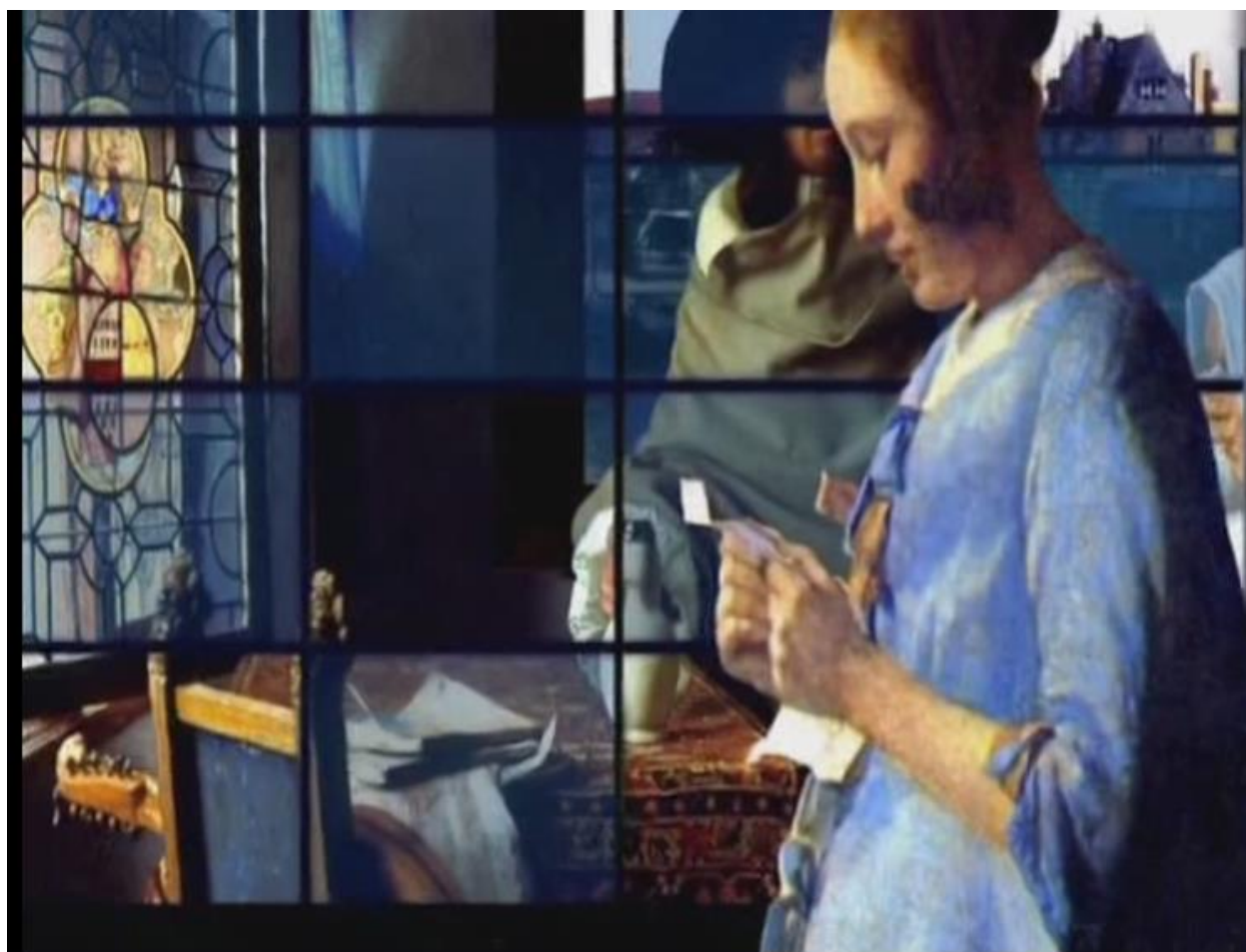


شده که وقایع آغاز خلقت در حدود 6250 سال قبل چون قرص کامل بودن ماه در موقع خلق شدن در کنار خورشید و طلوع بلافاصله ی ماه با غروب خورشید و برابر بودن شب و روز در اعتدال بهاری در زمان خلقت، همه در عید پاک یا رستاخیز مسیح تکرار شوند که برابری همه ی اینها در تقویم 10 ماهه ی قدیم رومی حساب شده و بعد با اضافه کردن ماه های جولای و اگوست، حدود آن را به هزاره ی اخیر رسانده که حل و فصل خطاهای کشیش های مختلف در آن به نام جولیس و اگوستوس سزار، زمان آن را بین 950 تا 1350 میلادی مختلف کرده است:

“Julian calender from the new chronology perspective”: alexander

Semenov: artifact: 04 december 2006

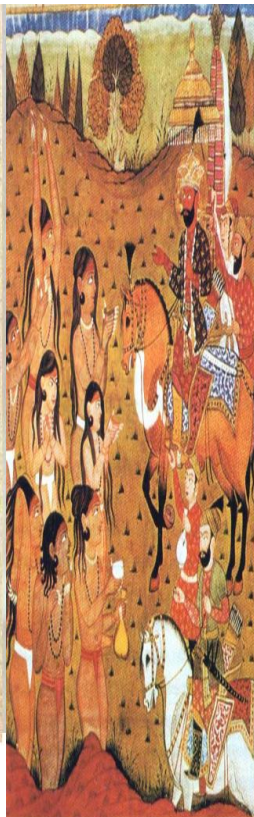
قاعدتا باید از این ملغمه نتیجه بگیریم که قرن های دهم، یازدهم، دوازدهم، سیزدهم و چهاردهم میلادی هر کدام مسیح های خودشان را داشته اند و بعد از فرستادن مسیح به دو هزار سال پیش، این مسیح ها بعضی تغییر چهره داده و برخی به کل سانسور شده اند و در نهایت در تاریخ های جدیدالتحریر کلاسیک ذیل نامهای مستعار، جمع آمده اند. چنگیز خان قرن 13 و جانشین قرن چهاردهمیش باتو خان (بودا خان؟) هر کدام میتوانسته اند یکی از این مسیح ها باشند بسته به این که کدام کشیش کدام محاسبه را کرده باشد. به هر حال این محاسبه ها فقط در دوران های پتاویوس و اسکالیگر منسوب به قرن 17 جمع آوری و قهرمانانیشان از تقدس خالی شده اند و تاسیس کلیسای کاتولیک نیز باید در همان قرن یا کمی قبل از آن وقوع یافته و از طغیان پروتستانتیسم به عنوان بخش واقعی درگیری تمپلارها با کلیسا فاصله ی چندانی نداشته باشد. پس از این درگیری، تمپلاریسم تیشه به ریشه ی سنت های مسیحی زد و ادبیات وسیعی درباره ی عیش و نوش و رسوایی های جنسی برای پشت کردن مردم به کلیسا رواج داد.



این نکته از دیدگاه تاثیرپذیری ما از غرب نیز مهم است. اسکندر کبیر یا ذوالقرنین، در ادبیات شرق، رواج دهنده ی مسیحیت و دشمن بتپرستان ولی از آن طرف متمثل به شادخواری و شهوتپرستی است. در اسکندرنامه ی نظامی، زمانی که او بابل را فتح میکند، زیبارویان بابلی، برهنه به استقبال او میروند. موروزف دانشمند شوروی سابق زمانی که به جستجوی خط سیر اسکندر در ادبیات شرقی این ادبیات را مطالعه کرد متوجه شد که نویسندگان این ادبیات، افرادی به کل نامطلع نسبت به تاریخ و جغرافیا هستند که با جمع آوری، اختراع و اغراقگویی در باب داستان های اسکندر صرفا اثر هنری تولید کرده اند و این آثار نمیتوانند در یک امپراطوری متحد اسلامی متولد شده باشند. بعد از آن، او روی مسئله ی کلی تری متمرکز شد. تمام ادبیات فارسی، ترکی و حتی عربی، مملو از صحنه های شراب نوشی و منکرات جنسی است که هر دو به شدت در سنت اسلامی نکوهیده بودند. تصاویر مشهور زنان بی حجاب رقصان که در مجالس عیش و نوش اشراف میچرخند از صحنه ی زندگی عموم مردم شرقی غایب بوده و بعید است چنین ادبیاتی مورد علاقه ی آنها بوده باشد. موروزف توجه کرد که تمام این اعمال را پهلوانان جنگجو و آدمکش ولی جوانمردی انجام میدهند که کپی شوالیه های اروپایی هستند. بنابراین موروزف نتیجه گرفت که کلیه ی این ادبیات، نئوتمپلار هستند و نمیتوانند قدیمی تر از قرن 18 و



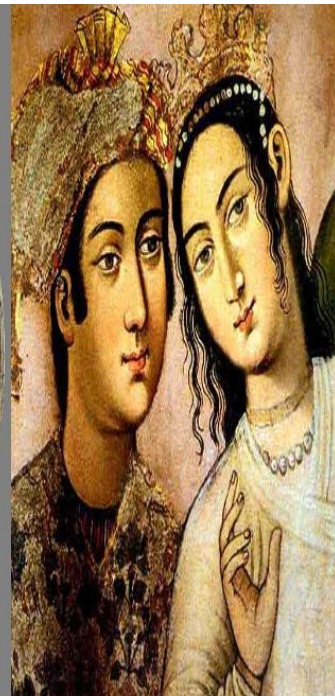
Alexander the Great.
Russian xylograph of the
first half of the 18th century



سقوط بابلی اسکندر مقدونی -



Silver dish. Sasanian Iran.
7th century AD



"Iranian Gioconda". Painting
on the wall of the Chehel-
Sutun Palace in Isfahan,
17th century.





دوران نفوذ اروپاییان در ممالک مسلمان هندوستان و عثمانی خلق شده باشند. نظریه ی موروزف مورد استقبال دیگر دانشمندان شوروی قرار نگرفت. آنها ادعا میکردند که این ادبیات به این دلیل تا این حد مملو از فسق و فجور است که از ادبیات ایران قبل از اسلام و بدون هیچ گونه نوآوری بخصوصی کپی شده است. بنابراین اصل این ادبیات فارسی است و این باب طبع حکومت شوروی هم بوده، چون منشأ زبان فارسی ادبی، سرزمین های تاجیک نشین تحت حکومت روس ها از جمله سمرقند و بخارا تلقی میشده و این میتوانسته بهانه ای برای نفوذ شوروی درون افغانستان و ایران و بعد کم کم کل فرهنگ اسلامی از طریق زبان فارسی باشد. مشهورترین اشعار در وصف شوریدگی جنسی را نظامی سروده است از جمله خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، و هفت پیکر را. این اشعار از درون کلکسیون منسوب به امیر علی شیر نوایی در هرات بیرون جهیده اند و جالب این که جمله ای از علی شیر نوایی، نظامی را به خاطر 1001 بودن عدد ابجد اسمش مهم کرده است. این 1001 قاعدتا مرتبط با افسانه های هزار و یک شب و هزار و یک روز است که هر دو مملو از داستان های مخالف با سنت و سیرت اسلامیند. درحالیکه هزار و یک روز، تقلید طوطی وار هزار و یک شب است، هزار و یک شب توسط آنتون گالان منتشر شده است. گالان ادعا میکند آن را از یک عالم مسیحی در حلب تهیه کرده است. با این حال، هیچ نسخه ی اصل عربی برای متن اروپایی اولیه ی آن وجود ندارد و همین موروزف و چندین مورخ دیگر را به آن بدبین کرده و آنها معتقدند بخش عظیمی از قصه های هزار و یک شب، فاقد اصل شرقی باشند.:

“alexander the great in eastern poetry”: Vladimir vishnev: artifact:

march 12, 2006

این ادبیات که بیشتر در دوران مدرن و از طریق مدارس رسمی شناخته شده اند، با سیل
عظیم ادبیات مخدری-هیجانی-شهوانی تمپلار که در صنعت فیلم و رسانه به انبوهی بر
ممالک اسلامی سرازیر شده، تقویت شده و هیچ نقطه ای در جهان، از آن در امان نمانده

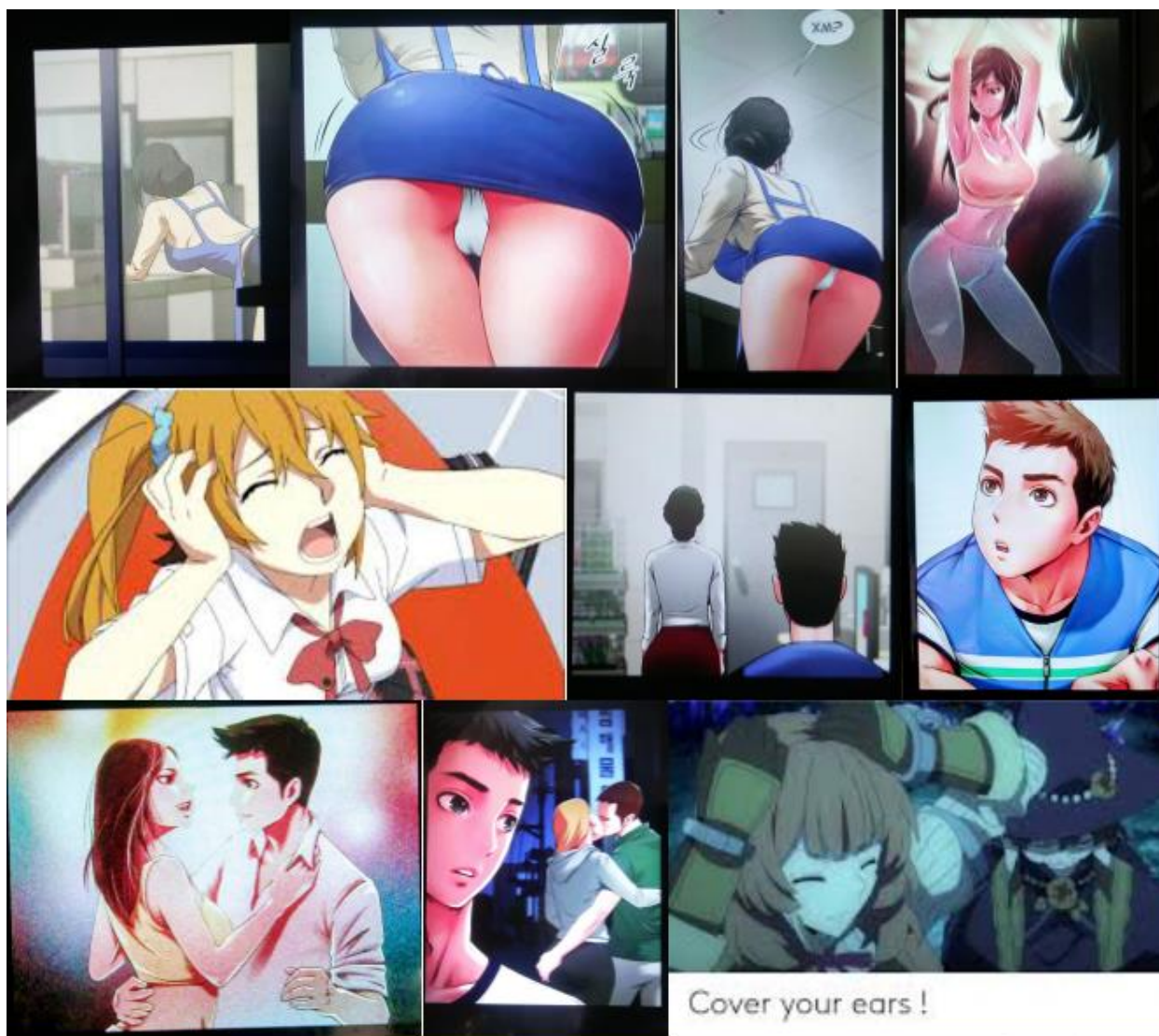


Super Eurobeat
"Can we listen to something else besides



ifunny.co





است. تقریباً در تمام این ممالک نیز موفقیت ادبیات هالیوودی نوین به سبب آشنا بودنش از قبل از طریق ادبیات بومی بوده است و همیشه هم پس از مقادیری تجربه، غیر واقعی بودن خودش را بر فرد واقع بین ثابت کرده است. یکی از دوستانم تعریف میکند که چطور در 13 سالگی در محیط کار، جذب فردی شده بوده که همه اش درباره ی خانم بازی هایش و مسائل غیر قابل باور مثل این برایش ژاژخایی میکرد که دختری غریبه را دستمالی کرده و دختر در جواب برگشته و او را بغل کرده است. دوست من فکر کرده بود چنین چیزهایی شخصیت می آورد و حتی خودش داستان های آن فرد را به اسم این که خودش قهرمان آنها بوده، برای دوستانش بازگو میکرد. ولی تجربه ی شکست های پشت سر هم در ارتباط با دختران، او را به این نتیجه رساند که زن ها آن موجودات بی اراده و شهوتپرست صرفی که وانمود میشود نیستند. ولی حضور انبوه زنان در عرصه ی شغلی و صحنه های کار اجتماعی، موقتاً چشمان مردان را کور و آنها را از زیربنا شدن واقعیت متفاوت بودن



شخصیت مرد و زن برای سنت های محدود کننده ی روابط مردان و زنان منحرف میکند. فقط چند شوک پشت سر هم میتواند این کوری برطرف کنند. این نوع شوک را همه ی



تقلیدکنندگان شوالیه های قدیم و جدید دریافت میکنند ولی آن را اغلب به پای بی عرضگی شخصی خودشان میگذارند چون نمیخواهند باور کنند ادبیات تمپلاری شبکه های اجتماعی و صنعت فیلم، غیر واقعی و فانتزی محضند. برعکس، شکست خوردگان، شکست های خود را نشانه ی جادویی بودن برحق قهرمانان تمپلار تصور میکنند و برای اثبات این که جادوگرند، بیشتر به این کارمای هلاک کننده اصرار میکنند. دلیل تلاش برای جادوگر به نظر رسیدن، برنده بودن است که قبلا شاید بیشتر با قلدری ثابت میشد ولی امروزه قلدری کردن اغلب در محدودیت قانونی قرار دارد و از سوی دیگر به خاطر نسبی بودن قدرت بدنی، ارزش ریسک کردن ندارد وقتی با جادوگری میتوانید به راحتی ابرانسان باشید. این به ارزش های انسان اولیه برمیگردد. کارل گوستاو یونگ در اینباره در مصاحبه با اچ.آر. نیکرباکر در سال 1938 میگوید: «در جوامع بدوی دو گروه از مردان نیرومند وجود داشتند. یکی رئیس بود که از همه ی رقبایش هیکلی قوی تر و نیرومندتر داشت و دیگری جادوگر که به خودی خود قدرتی نداشت ولی قدرتش را از قدرتی که مردم در او میدیدند به دست می آورد. به این ترتیب، یک امپراطور داشتیم و یک رهبر مذهبی. امپراطور رئیس بود و با توجه به مالکیت سربازها قدرت فیزیکی داشت؛ غیبگو که جادوگر بود، قدرت مادی چندانی نداشت ولی قدرتی واقعی داشت که گاهی از امپراطور هم بیشتر بود، چون مردم باور داشتند که او جادو یا قدرت ماورائی دارد. مثلا میتوانست زندگی شاد پس



This is the Enemy

WINNER R. HOE & CO., INC. AWARD - NATIONAL WAR POSTER COMPETITION
HELD UNDER AUSPICES OF ARTISTS FOR VICTORY, INC. - COUNCIL FOR DEMOCRACY - MUSEUM OF MODERN ART

THE WORLD IN ACTION PRESENTS



Our NORTHERN NEIGHBOUR

A NATIONAL FILM BOARD PRODUCTION





از مرگ را هموار کرده یا مانع آن شود یا فرد، اجتماع و ملتی را لعنت کند و با قدرت کفیرش مردم را به درد و رنج فراوان دچار نماید.» (انسان دو روح دارد: مجموعه مصاحبه های کارل

پس شوالیه ی ادبیات بوالهوسی، همزمان جادوگر و پهلوان است و کافی است تجربه کم کم جادوگری او را بخش اصلی پهلوانیش نشان دهد تا این که بالاخره برسیم به عهد امپراطوری های نوین که رهبرانشان هیچ شباهتی به پهلوانان زورمند ندارند و فقط با جادو کردن سربازان و مردمان خودشان و کشورهای دیگر در جهت اهداف خود، ابرانسانی خود را ثابت میکنند. این جادوگری، قطعا بخشی از میراث بری تمپلارها از شریک سابقشان کلیسای رم است. در ایران نیز شکست حکومت پهلوی از روحانیون، شکست حکومت به شیوه ی قلدری تمام عیار از حکومت با جادو بوده و از اینرو به نوبه ی خود راه را برای ارضای حرص روزافزون به جادو از طریق رسانه های ترجیحا اروپایی-امریکایی گشوده است. حکومت پهلوی که در این زمینه باید آخرین حکومت سنتی ایران تلقی شود با حاکم کردن جو نئوتمپلاریسم بر ایران، چه با سینما و ادبیات غربی و چه با شرقشناسی غربی، خود ابتر بودن خود را اثبات و پایان خود را تسریع کرد. شرقشناسی غربی، به نام بازگشت به اصل، به سینما و ادبیات غربی، یک فضای بومی برای زیست بخشید درحالیکه در ممالکی که به نام آریایی گری نزدیک به اروپا توصیف شده اند یعنی ایران و هند، شرقشناسی هیچگاه جدا از پروژه ی سیاسی تئوسوفی نبوده است.





و دیگران می پسندند **maj.daben**

🇲🇦 Sultan Mohamed V المغرب Morocco vintage.zaman
of Morocco and his two sons Moulay Hassan &
Moulay Abdallah

Women with a time machine



I am your
granddaughter



Really?

Men with a time machine



Timur, Take this and
conquer China.



Ok.

در مقاله ای از "گلوب الیت" آمده است که تئوسوفی همان جریانی را به آریایی گری دوخته که در پروژه های ضد سوسیالیستی گروه بیلدربرگ مدام برجسته میشوند و سر لورنس گاردنر و همکارانش مثل نیکولاس دور، آن را با صدای بلند جار زده اند و صنعت سرگرمی بخصوص هالیوود وظیفه ی باوراندن آن به مردم را داشته است، یعنی برتری ذاتی گروهی از مردمان نسبت به سایر مردم. این افراد همان نیمه خدایان و فرزندان اژدهایانند که اکنون بر زمین حکمروایی میکنند و عمدا ادبیات جادوگری قرون وسطایی و

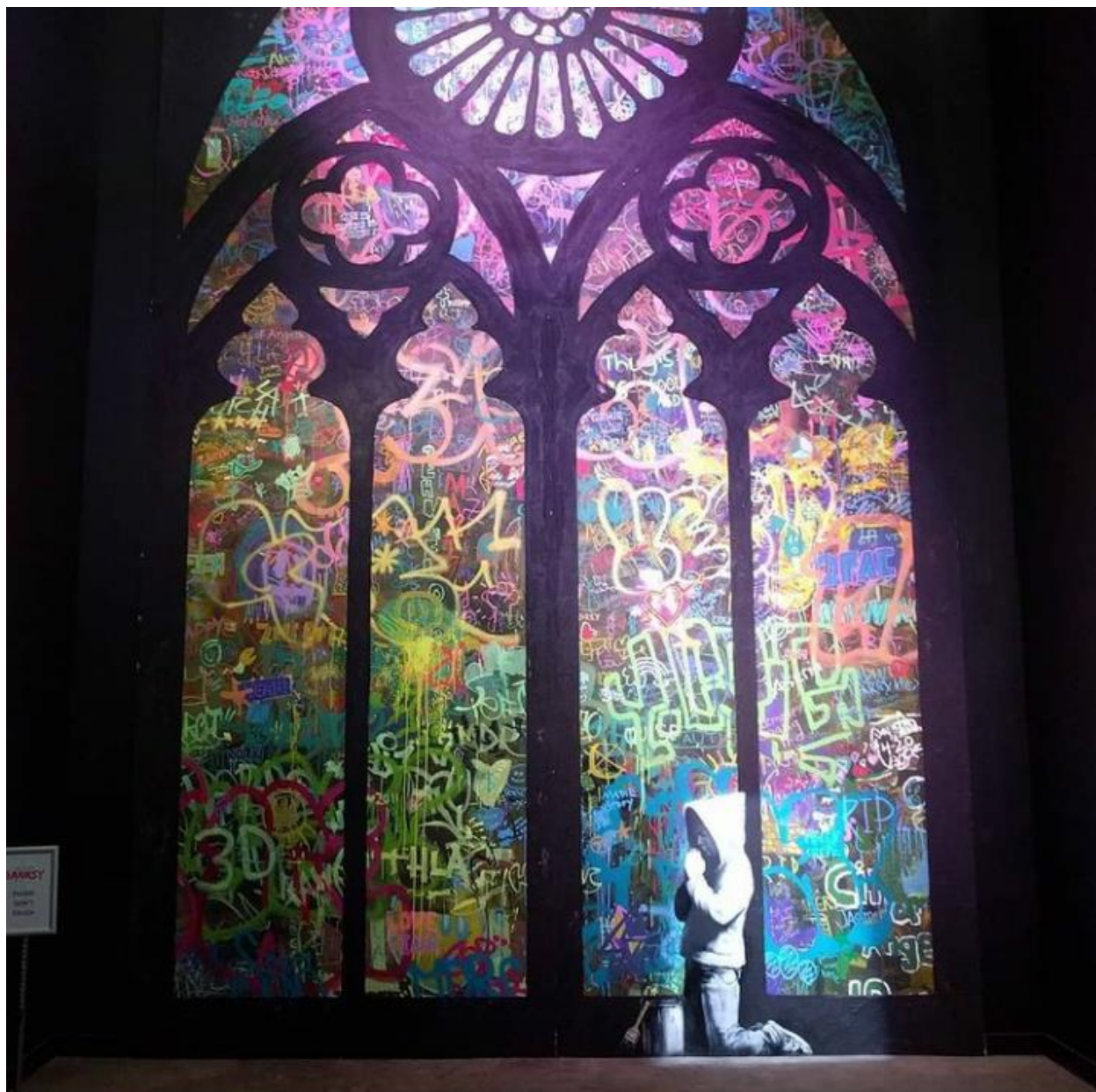
کلیشه های ومپایرها و زنان جادوگر را به رخ مردم میکشند تا جانشینان برحق صاحبان آمیزه ی خشونت و سکس در جادوی سیاه باشند و به نظر برسد بیراهه ای که در زمین به راه انداخته اند واقعا پایانی جادویی ولی پر قربانی خواهد داشت. این نیمه خدایان، هیچ برتری اخلاقی و خصایلی بر مردم عادی ندارند و مثل اجدادشان آنوناکی ها یا خدایان پاگان، جان انسان ها برایشان ارزشی ندارد. مثال گاردنر در اینباره انلیل است که سعی کرد نسل باشندگان زمین را با سیل نابود کند فقط به این خاطر که به خاطر سر و صدای زمینیان نمیتوانست بخوابد و یهوه ی یهودی-مسیحی نیز جانشین این شخصیت شده است. جانشینان او در زمین نیز هیچ مسئولیتی در قبال مردمشان ندارند جز این که با به رخ کشیدن پیروزی هایشان در میدان های جنگ و سکس و ثروت، به مردم یادآوری کنند از آنها برترند و سزاوار مقامشان.:





“the dragon court assembly of the annunakis solution”: global elite: july
2003

در یک دیدگاه اصیل مسیحی — در صورتیکه باور دارید که مسیحیتان، همان مسیح دیکته شده از سوی تمپلارها و کلیسا است — اگر مردم این مسئله را درک نمیکنند تقصیر خودشان است. مردم حافظه ندارند و پیشزمینه های مسائل را که به چرخه ی عدالت می انجامند شامل عدالت الهی منجر به به قدرت رسیدن ابرانسان ها را نمیدانند. اورستس هم زمانی که تحت القای خواهرش الکترا مادرش را به سزای قتل پدر کشت با همین مشکل مواجه بود. مردم او را به سبب مادرکشی شمانت میکردند و اورستس خدای خود را "مسیئس" به معنی





kalel

87 followers



Oreste-Electra

شاهد میخواند بلکه خدا حواسش به قانون کنش و واکنش باشد. فورلانگ معتقد است مسیتس اورستس در لغت مرتبط با نام خود مسیح است. اگر ما فکر میکنیم خدای مسیحیت یا پدر آسمانی، همه چیز جهان را عادلانه رهبری میکند به خاطر آن است که گروهی از اجدادمان فکر میکردند مسیح، تجسد انسانی همین خدا بوده است. برقراری عدالت، پیشه ی پادشاهان





است و پادشاهان سیستم خود را بر سلسله مراتب پیاده میکنند. مسیحیان نیز به خاطر حرفشنوی از نمایندگان مسیح یعنی کشیش ها در رده های بالای سلسله مراتب بودند. نوزادان مسیحی پس از غسل تعمید، کلاهی به نام کریسوم بر سر می گذاشتند که نه فقط کلمه ی کریست، بلکه کلمه ی کاریزما هم با آن مرتبط است.:

“rivers of life”: j.g.r.forlong: v1:celephais press: 2005: p334

این تعیین سلسله مراتب از پیش از مطرح شدن مسیحیت و خلقت 6روزه ی جهان شروع



میشود زمانی که خدا تصمیم میگیرد بشر را اشرف مخلوقات قرار دهد و او را شبیه به خودش خلق کند. پس معلوم میشود در سلسله مراتب بشر هم که دستورش را باید از متون مقدس مذهب برگزیده اش مسیحیت و عقبه ی یهودیش کشف کنید، برگزیده ترین افراد، شبیه ترینشان به خدای متون مقدسند. این، خبر بدی است. خدای متون مقدس مسیحی، اصلاً شخصیت اخلاقی و حتی متعادلی ندارد. یک روز انسان را برترین مخلوقات میکند و همه چیز به او میدهد و چند روز بعد به خاطر خوردن یک میوه، آسایش او را نابود میکند. بعد وقتی که انسان در تبعیدگاهش زیاد میشود و گناه پیشه میکند خدای مزبور از شدت عصبانیت تصمیم به نابودی نوع بشر میگیرد و یک سیل میفرستد که نه فقط انسان بلکه حیوانات بیگانه را هم نابود کند، انگار هیچکدام از مخلوقاتش نزد او ارزشی ندارند، درست مثل بندگان برگزیده اش شاهان و اشراف نیمه اژدها. اینجاست که به یاد می آوریم چنگیز خان هم وقتی خشمش جنبید خشک و تر را با هم سوزاند، با این حال، چنگیز خان ستایشگر زندگی ساده و سختکوشی بود و این با تجمل پرستی اشرافیت اروپایی که





مسیحیت، گناه اختراعش را بر دوش کلدانیان گذاشته است در تضاد است. دقیقاً به همین خاطر است که اشرافیت ژرمن اروپای غربی ترجیح میدادند بیش از اجداد اسکیت تاتارشان، وارث کلت ها یا رونوشت های اروپایی کلدانیان شمرده شوند.

در زبان گالیک، کلمه ی "کلتاخ" هم به معنی فرد کلت بوده و هم تلفظ دیگر لغت "کلده". کلت ها کلدانی بودن خود را بر اساس ادعای یهودی ریشه گرفتن تمام زبان ها از زبان کلدانی، به کمک الفبا و زبان خود ثابت میکردند. ریشه ی مشترکی بین الفبای آنان با الفبای "بولوت" یعنی الفبای فنیقی های یونان و ایتالیا وجود داشته که معمولاً با پلاسگی های متون کلاسیک تطبیق میشدند. در قرن 19 علاقه ی زیادی به نظریه ی ریشه گرفتن زبان های یونانی و لاتین از زبان کلتی وجود داشت. بر اساس یک افسانه ی قرون وسطایی، نخستین یونانی ها و ایتالیایی ها اعقاب یافت ابن نوح و زنی اسکیتی به نام "ایستر" بوده اند و این ازدواج، سبب خوانده شدن اعقابشان به اسکیت شده درحالیکه خود یافت، کلدانی بود. این میراث بری، فقط در بریتانیا که اصرار بر حفظ سنت های کلتی داشته، در حافظه ماند و اینجا باید بریتانیا به جای انگلستان مطرح شود چون سنت کلتی بیش از انگلستان، به





ایرلندی بودن مشهور است. کلنل والنسی، متوجه شده بود که حروف الفبایی اولیه ی کلتی وقتی با تطبیق حروف قدیم ایرلندی تکمیل میشدند، بیش از فنیقی اولیه، به شکلی محدودتر و متحول شده تر از آن موسوم به سامری نزدیک میشدند و سامری، زیرمجموعه ی عبری و متعلق به یهودیان کلدانی مآب است. بنابراین کلدانی های اروپا یا کلت ها یهودی بودند:

“the celtic druids”: godfrey Higgins: bridgway: 1829: p255-8

آیا این گفتار، شما را به یاد تارتاریای چنگیزخان اروپای شرقی نمی اندازد که مردمش یهودی بودند؟

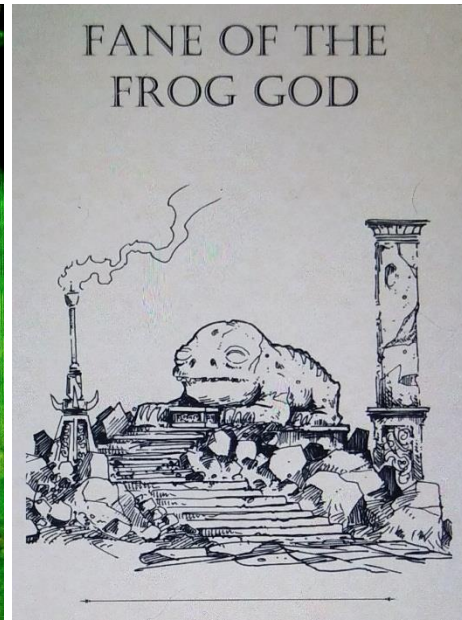
نسبت یهودیان به اسلافشان موسوم به کلدانیان، در سرنوشت پدر آنها یعقوب نشان داده شده که با کلاه گذاشتن بر سر پدرش، برکت الهی را که به برادر بزرگش عیصو وعده داده شده بود از او دزدید و این دزدی در نسبت با خشم عیصو از این عمل، به صورت کشتی گرفتن یعقوب با خدا تکرار شد که طی آن، یعقوب جانشینی خود و فرزندانش از سوی خدا بر زمین را به زور از او گرفت. این جانشین باورهای کلدانی قبلی درباره ی جانشینی ماه از سوی خورشید در تاریکی شب است که طی آن، ماه نور خود را از خورشید میگیرد. افزایش نور خورشید در ماه در گذر شب ها، آن را از هلال به قرص کامل تبدیل میکند و بعد قرص کامل، مرتب به سمت هلال شدن و در نهایت محاق میل میکند. بعضی فرهنگ های افریقایی و سرخپوست، معتقد بودند که نطفه ی پسران در زمان هلال بودن و نطفه ی دختران در زمان قرص بودن ماه بسته میشود و بنابراین ارتباطی بین ماه کامل بودن و زنانگی، تعیین کرده بودند. افراد و فرهنگ ها مثل ماه هرچقدر در جذب نور دانایی مثل زنان کنش پذیری نشان دهند و زنانه تر شوند نورانی تر میشوند ولی به محض احساس

Photographic Print of Citadel and Palace of the Ancient Kings of Bulgaria at Tirnova , 1890.

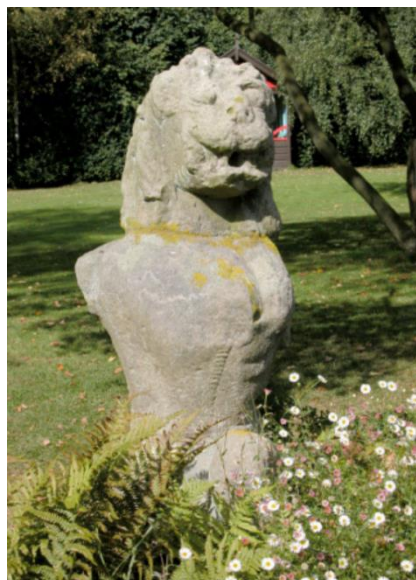
Creator: Unknown



کمال و میل کردن به سمت مردانگی با فاصله گرفتن از زاینده گی ذهنی، همچون ماه در گذر هلال های هرچه لاغرترشونده اش، بالاخره به محاق مرگ و بی اثری فرو میروند. ارتباط ماه کامل با زنانگی، به سبب جزر و مد ماه انتخاب شده چون آبی که باید مزارع را آبیاری کند با جاذبه ی ماه به سطح زمین می آید. این به خروج قورباغه از آب تشبیه میشود. ازاینرو برخی از قبطیان، الهه ی ماه را قورباغه ای ماده به نام "هخت" میدانستند و شوهر او را قورباغه ی نری به نام "کنف". هخت در اساطیر لاتینی، تبدیل به هکاته جن ماده ی



ماه و جادوگران شده است. بعضی از سرخپوستان، افسانه ای درباره ی قورباغه ی ماده ای دارند که با گرگ دوست شد و گرگ کمک کرد که او در ماه ساکن شود. این انعکاس زنانگی در برکت بخشی، در روایت دیگر درگیری یهودیت با مذهب پیشین خود را نشان میدهد. در اینجا خدای خورشید پاگانیزم که به خاطر رنگ و یال افشانش، به شیر تشبیه



Rampant Lion with Heraldic Shield
Dudmaston, Shropshire



Tatton Park © Tatton Park / Cheshire East Council / Peter Spooner

Lion



Lion
Berrington Hall, Herefordshire



Lion
Westbury Court Garden, Gloucestershire



Lion
Greenway, Devon



Lion

Emmetts Garden, Kent



Lion

Polesden Lacey, Surrey

میشده است، در مقابل سمسون پهلوان یهودی قرار میگیرد. سمسون شیر را میکشد تا یک کندوی عسل را از درون دهانش بیرون بکشد. در زبان قبطی، کلمه ی سخت که برای نامیدن شیر ماده و الهه ی شیرگون به کار میرود برای نامیدن زنبور عسل نیز استفاده میشده است چون عسل شیرین به خاطر همرنگیش با نور خورشید به برکت الهی و از این طریق به الهه تشبیه میشده است. اما نور خورشید عامل گرما است و گرما اگرچه حیاتبخش است ولی زیادی آن عامل نابودی رزق و روزی و حتی هلاکت جان و ازاینرو متشبه به آتش جهنم و عقوبت الهی است چنانکه سخت الهه ی شیر را هم رع خدای خورشید بر زمین گسیل کرد تا آدمیان را مجازات کند. نبرد سمسون با شیر نیز کنایه از نبردهای دامنه دار سمسون با حکمرانان پلستینی یهودیه بود و درحالی کشتن شیر به عنوان اولین خوان سمسون، رسالت الهی او را در این راه تعیین کرده بود که آخر این راه به سوختن سمسون و بخش عظیمی از پلستینی ها در آتشی ختم شد که این درگیری به پا کرد. سمسون که زندانی پلستینی ها شده بود با کندن ستون های معبد آنها، آن را به آتش کشید. او وقتی





Lion

Mount Stewart, County Down



Lion

Courts, Holt, Wiltshire

دستگیر شد که فریب یک روسپی پلستینی به نام دلپله را خورد. دلپله درواقع همان نور الهی و الهه ی سخمت است و همتای عیشتار در افسانه ای آشوری است که ایزدوبار، سرنوشت اسفناک تک تک معشوق های قدرتمند آن الهه را به او یادآوری میکند. عیشتار، به انتقام، ورزاو آسمانی را که همان صورت فلکی ثور است به جان ایزدوبار و ملتش می اندازد. ایرانی ها معتقد بودند زمانی که خورشید در برج عقرب باشد، ماه بدر برج ثور، بزرگترین و درخشان ترین ماه ممکن در آسمان در طول سال است:

“luniolatary, ancient and modern”: Gerald massey:
tringlocalhistory.org.uk

در غرب، لغت "مون" به معنی ماه با نام "مانس" خدای ماه تطبیق شده است. جالب این که مانس، عنوان لاتین ارواح مردگان اجدادی نیز بوده است. ترکیب مانس با روس در عنوان قوم "روزومانس" که جوردانس به وجودشان اشاره کرده، برای مسیحیان آخرالزمانی جالب بوده است. چون از زمان جنگ سرد تاکنون، در ادبیات کشیش های امریکایی، روس ها با



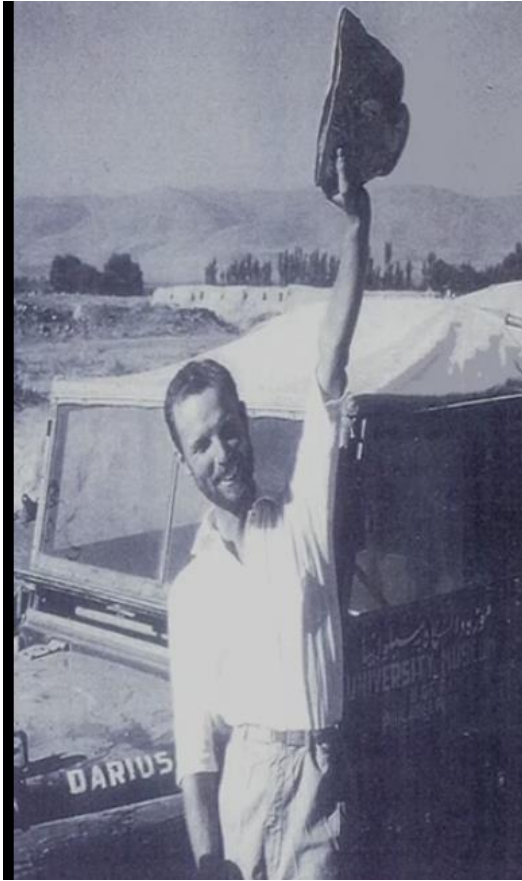
۱۵۷ پسند

Ishtar . Heavenly Bull hassanmanasrah

قوم ملعون "روش" در تورات تطبیق شده اند. از "حزقیال 38"، این فکر به ذهن ها متبادر شده که قوم های روش و مشخ و توبال و کیمری در آناتولی، مغلوب "گوگ" شده اند و

گوگ همان گیگس لیدیایی است که به جنگ آشوریان می‌رود و از آنها شکست می‌خورد و پسرش به آشوریان تمکین میکند و از طرف آنها مامور سرسپرده کردن یونانی‌ها به آشور میشود. ولی آخرالزمانی بودن گوگ، باعث خط خوردن روس‌ها از ماموریت او نمیشود. لااقل کیمری‌ها که همان کیمبری‌های اروپایی‌اند باید از راه قفقاز به ترکیه وارد شده باشند و این سبب میشود تصور کنیم روش‌های کیمریایی‌هایی بوده‌اند که به اطاعت روس‌ها یا فرمانروایان آرات درآمده و از آنها نام گرفته‌اند. از طرفی پوزیدونیوس نوشته است که «کیمبری‌ها نسب از "گوگ" و "گوآس" می‌برند» و بنابراین آنها نیز گوگی یا جوجی (یاجوج و ماجوج) هستند. جوردانس از "کوماریان"‌های ایران یاد کرده است که دیگران به آنها "سکا" می‌گویند. اگر پذیرفته شود که کوماریان‌ها هم کیمری باشند و هم روش، در نسبت با رزومانس‌ها یا روس‌های مانسی، با مانائیان در آذربایجان تطبیق میشوند که به خاطر جام زرین حسنلو معروفند. مارکوارت، روزومانس‌ها را با هروس در ادبیات سوری‌های جنوب دریای سیاه تطبیق کرده است. لغت یونانی هروس معادل قوم "گرگاری" یعنی غول‌هایی به کار رفته که با آمزون‌ها (زنان جنگجوی مردمانند) ملاقات میکردند. در یونانی، هروس همان هیرو به معنی قهرمان در انگلیسی است. هروس نام قهرمان منفردی نیز هست که روتنی‌های گاول سنگ آنها را به سینه می‌زدند و این قوم کلت فرانسوی که نام





متند



متند





خود را از پیشوایان رودسی خویش گرفته بودند، در مهاجرت به شمال به روتسی های سوئدی تبدیل شده بودند که همان روس های وارانگی مهاجر به شرق و رهبران اسلاوهایند. "زاکاریاس رتور" دروغین، نسب هروس قهرمان را «در ارتباط با برخی مردم قفقازی شمالی که در جنوب کی یف یافت میشدند» توصیف کرده است:

“the wolf peoples”: chap1: tribwatch.com

این چرخه خیلی غیرعادی است: از خاورمیانه به رودس، از آنجا به اروپای غربی، از آنجا به سرزمین های خزری-اسلاو و از آنجا دوباره به خود خاورمیانه. این فقط وقتی معقول است که میراثی که میچرخد دیگر متعلق به خود خاورمیانه نباشد. یادمان باشد حسنلو و دیگر قلمروهایی که در آذربایجان به مانایی ها و اورارتویی های روساهای آارات منسوبند در دوره ی اسلامی کاربرد داشته و نوشته های عربی و حتی مسجد داشته اند. ولی باستانشناسان حد این دوره را با ایلخانان مغول به پایان رسانده اند و به این ترتیب بناهای چنگیزخانین و مانایی-اورارتویی ها را همپویت کرده اند. گرچه تاریخ رسمی، بیست و



چند قرن بین این دو گروه فاصله انداخته است ولی مجموع آنها هنوز روزومانس (روش-مانایی) و جانشین سکایی-یهودی مانس یا ماهند منتها ماهی که مانند سمسون و یعقوب پهلوان است و به زور، حقش را از خدای پیشین میگیرد. بنابراین خدای پیشین، دیگر قادر متعال نیست و مثل خورشید یکی از بنده های قادر متعال است؛ اگر کباده میکشد که همه باید به زور او را بپرستند به خاطر این است که پهلوان زورگویی در حد یعقوب و سمسون و نمونه های شسته-رفته ترشان شوالیه های تمپلار است. برای همین است که کاتارها این خدا را که همان یهوه ی یهودی است خود شیطان و منزّه از خدای راستین میدانستند. ولی درست تر این است که بگوییم خدای راستین در بازتعریف یهودیش به این حد نزول کرد فقط برای این که پهلوانی کردن آدمی در مقابل او ممکن و جنگجویی امری خدایی به نظر برسد و مردم اکثراً بیسواد و درس ناآموخته نیز از وسوسه شدن با چنین ادبیاتی لذت میبردند و ذهن خود را بر ضد کفرگویی های به کار رفته در تعریف این خدا به روی امکانات وجودی دیگر و ناجادویی تر خدا بستند. آنها خودشان مرام یهودیان را پذیرفتند ولی به دلیل احساس گناه از بابت خیانت به واقعیت، به هر کسی که عنوان یهودی داشت سخت





گرفتند.

نیکلای بردیایف مورخ روس، در بخش وسیعی از زندگیش، به دنبال جواب معماهای تاریخ یهود بود: چطور ممکن است قومی به نام یهود، برای فرار از آزار و اذیت، در تمام دنیا منتشر شود و در هر جابجایی، از بردگی ای به بردگی دیگری بیفتد و اقوام مختلف نسبت به آن قوم نفرت بورزند ولی قوم منفور، در تمام سرزمین های جدید، دارایی ها و منابع اقتصادی و سیاسی مملکت را غبضه کنند؟ چرا با این که قوم های آزار دیده ی زیادی در طول زمان دیده شده اند، در ایام عتیق، هیچ قومی جز یهود، از اسپانیا تا هند، از ایتالیا تا سوئد، و از افریقا تا چین و ویتنام، جابجا نشده اند بدون این که هیچوقت آوارگیشان پایان بیابد؟ چطور ممکن است این همه قوم و ملت، یهودی ها را شیطانی بدانند درحالیکه بسیاری از آیین های مقدسشان کپی آیین های مقدس همان شیطان پرستان یهودی است و بعضی از این ملت ها مثل ژاپنی ها حتی از اشتراک بعضی آیین هایشان با یهودیت، مطلع نیز نیستند؟ بردیایف، هرگز جواب سوال های خود را نیافت و در غیاب یک پاسخ علمی، در احساس یک عرفان یهودی تسلیم کننده فرو رفت. اما به نظر ولادیمیر ملامد از جامعه ی سوسیولوژیکال کانادا، این سوال ها پاسخ دارد و پاسخ نیز یکی بیشتر نیست: هیچکدام از امپراطوری های قدر قدرت باستانی و قرون وسطایی که تاریخ بر ساخته ی یهودیان، شرایط

Myth and History in Biblical Chronology

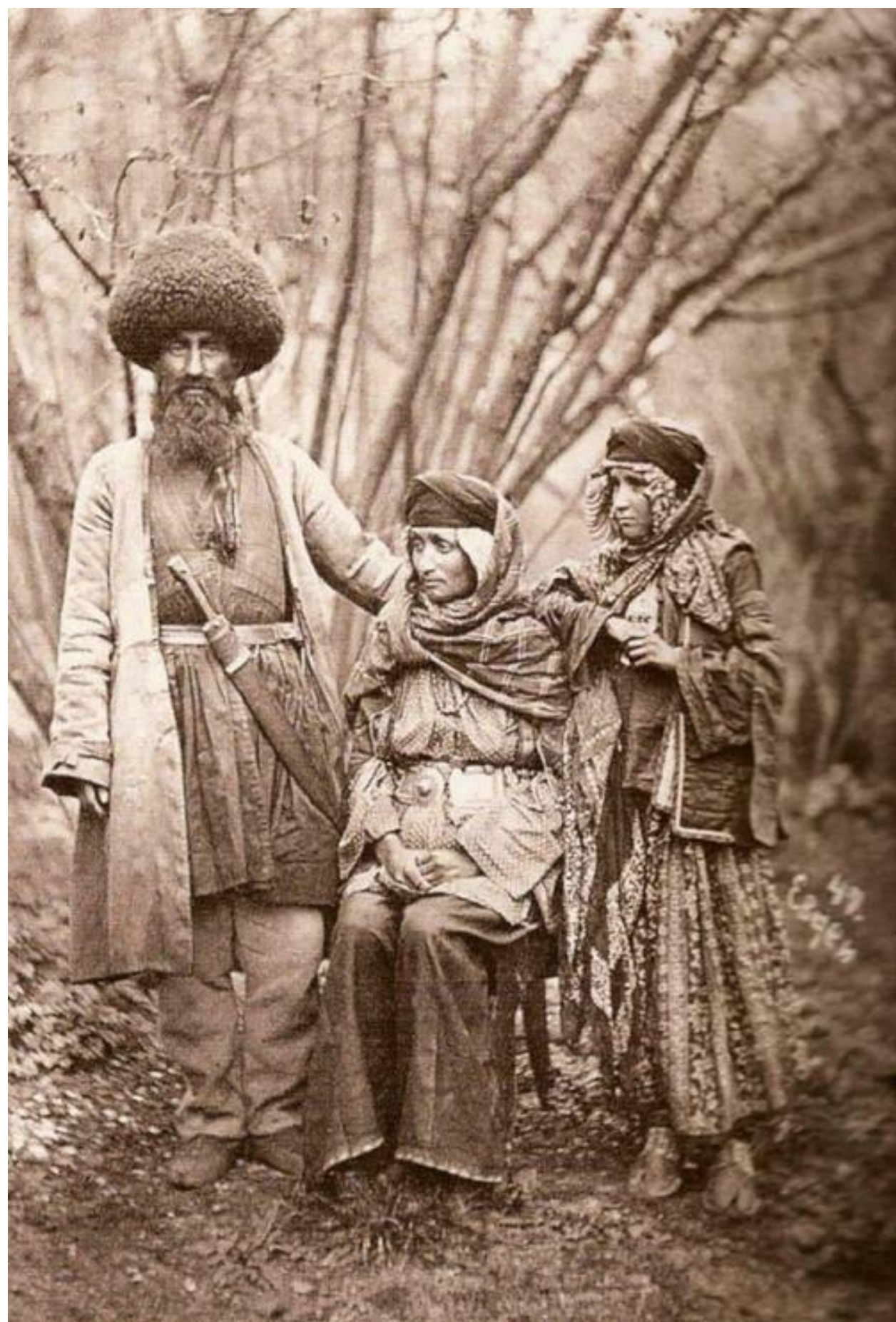
Jeremy Hughes



Journal for the Study of the Old Testament
Supplement Series 66



پسایهودی را با آنها به قبل از یهودیت فرافکنی کرده، وجود نداشتند مگر وقتی که یهودیان اصلی به عنوان اولین کارشناسان اقتصادی به خدمت حکومت های محلی درآمدند و کشورداری بزرگ را ممکن کردند از جمله به تصریح ملامد، امپراطوری روم و مرکز مذهبیش واتیکان رم، بدون همکاری یهودیان و لااقل تا قرن 17 وجود نداشت. یهودیان در پست مهم خویش، دانش خود را وسیله ی ارتقای حکومت و به لطف این خوشخدمتی، پر کردن جیب خود و سوء استفاده ی آشکار مالی و سیاسی ضد اجتماعی فراوان از وضع موجود نمودند. نفرت فراوانی علیه آنها برانگیخته شد ولی این نفرت بیشتر بر افراد بدبختی فرود می آمد که اصالتاً بومی بودند ولی اطاعت اشراف یهود را گردن نهاده و از جمله به دستور آنها با آیین ها و کتاب مقدس، از همتباران خود ایزوله شده بودند. افرادی از همین بومیان که در اثر استعداد به مدارج بالای قدرت یهودی راه یافته بودند، ممکن بود خود به تدریج به اشرافیت یهود در جایی دیگر تبدیل شوند و در آنجا ولینعمت بومیانی دیگر شوند. به همین دلیل است که یهودی افریقایی، بخارایی و آلمانی، از نظر قیافه و نژاد و ژنتیک، شباهتی به هم ندارند و اغلب از هموطنان افریقایی، تاجیک و آلمانی خود قابل تشخیص نیستند:





“social paradoxes of jewry”: veladimir melamed: artifact: feb28,2006

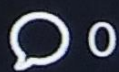
تمام حرکت های یهود بر اساس دانش آنها بود که در راه فرهنگسازی برای کشورها به نفع خود به کار بردند و همین دانشمندی یهود است که اهمیت ادبیات فارسی و عرفان هندی در اسلامشناسی اسکولاستیک را روشن میکند. فارسیان و هندیان آریایی تلقی میشدند ولی آریایی های قرن 19 که با مکتب تنئوسوفی شناخته شده اند هنوز در مقابل یهودیت قرار ندارند و به گفته ی فورلانگ از همان قرن، حتی از تورانی ها قابل تمییز نیستند. پس به میراث تورانی ها تن میدهند که از سامیان هیچ یک را مجاز به مطالعه و دانش اندوزی باقی نمیگذارند مگر یهودیان نخستین را. فورلانگ، سفارش به ثبت دانش را خصیصه ی ظهور کرده با سامیان در نظر میگیرد که به نظر او همان سامیان یا مردم سوریه ی بزرگند. او میگوید در زبان های سامی، کلمات زیادی برای نوشتن و یادگیری و تعقل وجود دارد و حتی در خاورمیانه، خطوط و نوشتار فقط توسط سامیان گسترش یافته است درحالیکه فرهنگ های حبشی و افریقایی-تورانی قبل از سامی ها در آن منطقه وجود داشتند. دانش و زبان یونانی از یکی از نخستین گره گاه های تورانیان و سامیان در کوماگن ریشه میگیرد که پادشاهان ختی تبارش «کیراب شار» نامیده میشدند. آنها شهر حبرون در شام را "کیرجات سفر" یعنی شهر کتاب ها میخواندند. ختی ها که ختایی و معادل مغول ها و



© AFP/GETTY IMAGES

تاتارها و چینی ها بودند، از قفقاز به ترکیه آمدند جایی که شاهشان "ترکان دموس" ستون های یادبود خود را در کاربلای از میر نصب کرد. آنها به سوریه نیز راه یافتند و در

نزدیکی حمص مقر گزیدند و در آنجا به "لود" ها مشهور شدند. به زودی با زور و ارباب، مردم را به اطاعت از خود وا داشتند و "نین کاسی" معروف به ونوس قادسیه را که الهه ی تغییرات بود برای نشان دادن تغییر زمانه برجسته کردند. یهودیان، سامی هایی بودند که به



Stephanie Comfort



PRO

Georgia Caucasus Mountain
Jews Jewish scan1419

Repro: Mountain Jews in Caucasus.

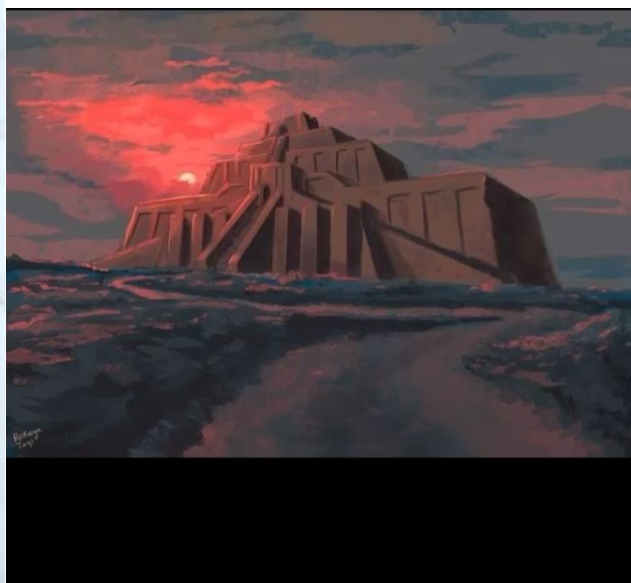


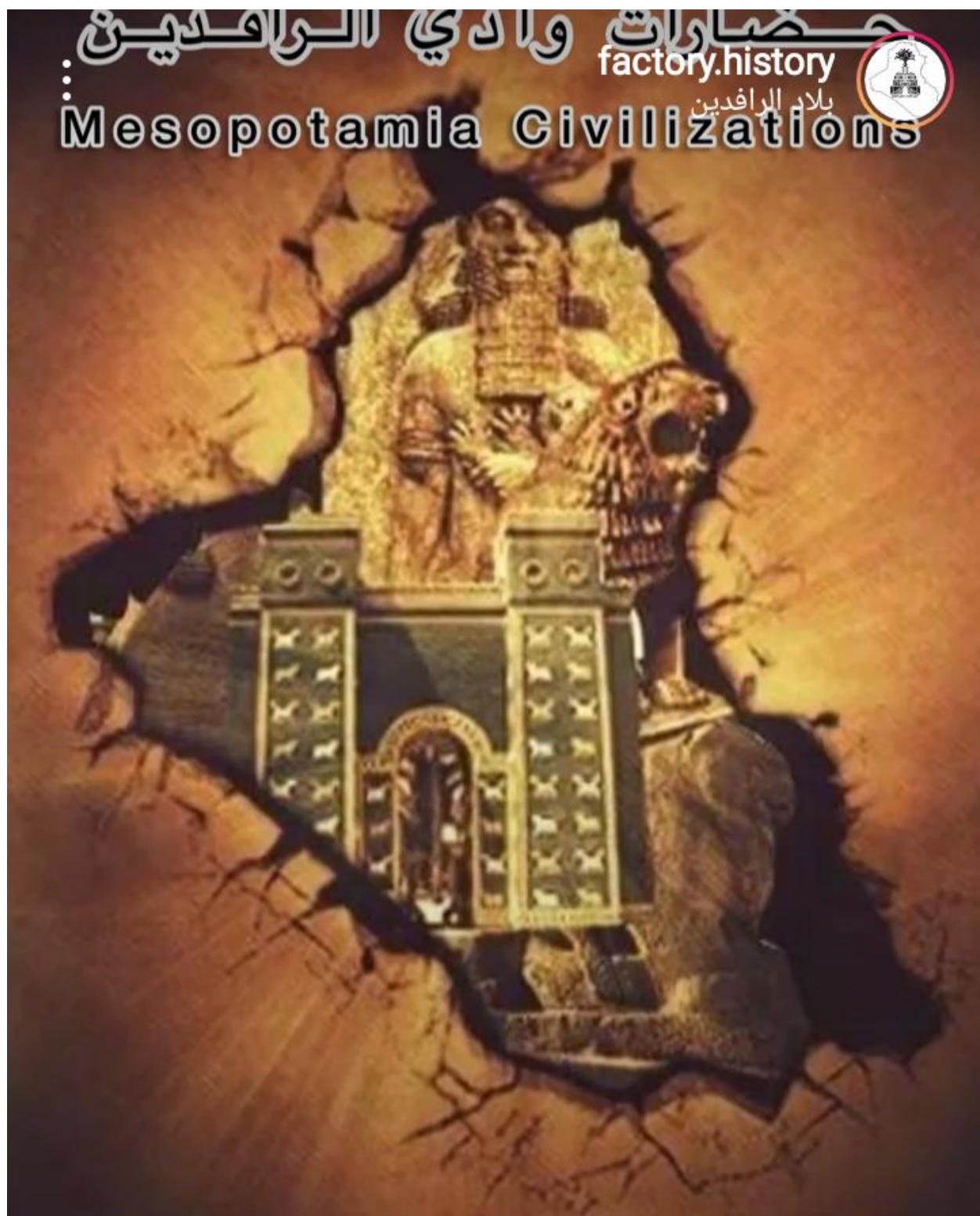
الإلهة نينكاسي

خدمت آنها درآمدند و برایشان نظام و مکتب پدید آوردند. آنها برای برحق نشان دادن خونریزی ها و اعمال ناپسندی که ختی ها در راه اهداف زمینی خود بروز میدادند، خدای مرگ را به محور کیش آنها تبدیل نمودند و مرکز او را کوثا در عراق قرار دادند. اما خدای مرگ با پذیرفته شدن از سوی سامیان و سیاهان بومی، به قربانی گرفتن از خود ختی ها از سمت جنگاوران آشوری (آشوری) انجامید و سرانجام سارگون شاه آشوریان، با فتح "پیسیریس" آخرین شهر ختی ها، به حکومت آنها پایان داد. پس از آن، حتی حرکت فرهنگی سامیان در شمال افریقا نیز حالت های نظامی به خود دید:

“rivers of life”: v2: james forlong: celephais press: 2005: p42-5

تقریباً اینجا رد افسانه ی پیروزی آشوری ها بر گوگ یا گیگس مشهود است. موضوع مهم در این نظریه درست یا غلط بودن آن نیست؛ اثر آن است. یادمان باشد باستانشناسی، سرزمین اصلی آشوریان را سوبارتو در شمال بین النهرین و شامل شهرهایی به نام اربیل و نینوا میخواند. نام اربیل، دگرگون شده ی کاربل به معنی باغ بعل است که کارابل از میر و کارابل شبه جزیره ی کریمه هم نام از آن دارند. در زبان لاتین، "آرابل" به معنی عربی است و یک نوع شمشیر عربی الاصل مشهور در اروپای شرقی، "کارابلا" نامیده شده است. کاربل و نینوا در کنار نواویس، غدیری و الحیر، مجموعه روستاهای ناحیه ای به نام "کر بابل" یعنی باغ بابل بودند که توسط بازماندگان بابلی ها مسکون شده بود. این منطقه، در جنوب عراق نیز مدعی داشت و در آنجا نینوا به نام خودش و کاربل به نام کربلا قرار گرفته اند و حیر هم شده است نام محل قبر امام حسین شیعیان در کربلا. اگر قرار است بابل





که سرزمین کلدانیان است توسط یهودیان برای فرهنگسازی دچار غربال و سانسور فرهنگی شود و در این حالت به دست ترکان بیفتد — یعنی همان واقعیت آنچه اسطوره‌ی

ختی ها به جای عثمانی ها و قاجارها و بابری ها مسئولیت آن را به عهده گرفته است- در این صورت، تشیع که محوریت آن، کیش مرگ پرستی حول وقایعی در کربلا است نسخه ی تورانی این غربال در ایران است که به خدمت آریایی ها درمی آید و تقلید دعوای بعدی آریایی-یهودی در اروپا نیز با چند دهه اخیر، قاعدتا میشود دعوای فرهنگ اصیل فارسی با دین عربی میراثخواران کربلا. فرهنگ اصیل فارسی چیست؟ همان عشقبازی ها و پهلوانی های ادبیاتی که به قول موروزف چیزی جز کپی های دوره ی استعمار از لمپنیسم شوالیه های اروپایی محبوب نئوتمپلارها نیستند.

با این همه یادمان هست که موروزف با دنبال کردن رد اسکندر در ادبیات شرق، به آن علاقه مند شد و ویشنف که واکنش موروزف به آن ادبیات را گزارش کرده، معتقد است اتفاقا بسیاری از داستان های شرقی اسکندر اصل هستند و در کپی های یونانی خود در ادبیات کلاسیک جعل شده در اروپای رنسانس، از بدنه ی افسانه ی اصلی کنده شده اند شامل خود اسکندر مسیحی که به قبل از میلاد انداخته شده است. یکی از این داستان ها، داستان افلاطون است که در خدمت اسکندر بود و از زندگی درباری ملول شد و در بشکه ای مسکن گزید. اسکندر، ارسطو را فرستاد تا او را باز یابد. ارسطو افلاطون را درحالی یافت که در جنگلی آهنگ مینواخت و وحوش دور او جمع شده و حین گوش دادن به آهنگ او به خواب رفته بودند. ارسطو وقتی جلو رفت خودش هم در کنار وحوش به خوابی مرگ آسا رفت. افلاطون وقتی به خودش آمد و دید چه شده، با آهنگ دیگری ارسطو و حیوانات را از خواب بیدار کرد و درواقع زنده نمود. افلاطون این قصه هم به افلاطون فیلسوف متون کلاسیک تبدیل شده است هم به دیوژن گوشه گیر که در بشکه زندگی میکرد و هم به اورفئوس که وقتی آهنگ مینواخت وحوش به دورش جمع میشدند. او احتمالا نماینده ی آوازخوانی دادود شاه یهودی در روایات اسلامی است وقتی که قصر خود را ترک میگفت و برای ستایش خدا به کوهستان میرفت. با این حال، افلاطون این داستان وقتی در رابطه با





ORPHEUS, by his VOICE and LYRE, attracts the
Attention of the Animals, Rocks, and Trees.



Liebig

ORPHEUS - 1. Orpheus bezweert de wilde dieren.
LIEBIG PRODUCTEN: kracht en smaak van 't vleesch.

Nadruk verboden.

Uitleg op keerzijde.

ارسطو قرار میگیرد هنوز کیفیت ارتباطی خود با افلاطون یونان باستان را دارد. ارسطو هنوز تجربی و این دنیایی است و افلاطون هنوز عرفانی و آن دنیایی. وقتی با خواندن آهنگ غم انگیز ارسطو را به خواب میبرد یعنی دارد با همان مرگ پرستی یهودی-مسیحی-اسلامی، عقلانیت را در شرق و غرب نابود میکند و وقتی دارد با تغییر آهنگ، او را به زندگی باز می آورد یعنی الان دیگر شرایط وقت، ترویج علوم را طلب میکند. ولی این که وقت کی میرسد را فقط قطب فیلسوف و عارفی مثل افلاطون نویسنده ی متون کلاسیک بنیادین فلسفه میتواند بفهمد. عرفان، دو پهلو است و هم میتواند به زبان شفاف سخن بگوید و هم استعاری. ظاهرا خواب کردنش با استعاره پیش میرود و بیدار کردنش با شفافیت. هاله ی تقدسش که همان ابر شمنی باشد نیز به همین خاطر به زن تشبیه میشود. میل به زن، عقل را کور میکند و الهام در غیبت عقل اتفاق می افتد. شراب و مواد مخدر که دیگر ابزارهای جادوگری شوالیه ها و نو شوالیه ها هستند همینطور ضد عقلند. برای مذهب ماقبل یهودی که درست مثل مذاهب امروزی به ولنگاری زن ها بدبین بود این وضعیت به هیولا-زنی به نام مدوسا تشبیه میشد که موهایی ماروش داشت و وقتی به کسی نگاه میکرد او به سنگ تبدیل میشد. پرسئوس که برخی یهودیان، او را یکی از روایت های یونانی موسی میدانند سر مدوسا را برید و از این سر و چشمان سنگ کننده اش برای نابود کردن دشمنانش استفاده نمود. مریم رضایی معتقد است داستان مزبور، کنایه از جادوی جسمانیت زن است که حکومت مردسالار متشرع آن را سرکوب میکند و جسد آن را وسیله ی اعمال قدرت



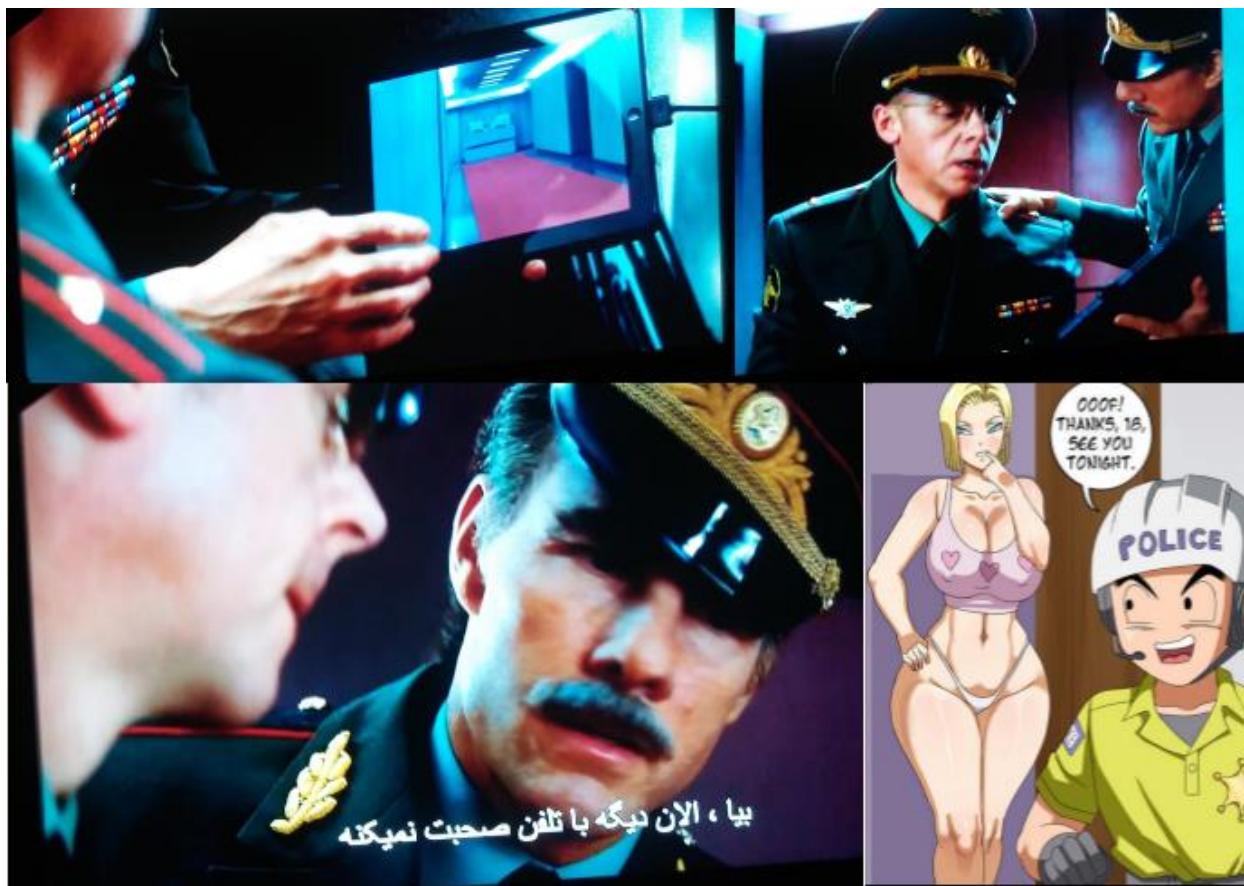
The Head of Medusa by Franz Von Stuck,

سیاسی خودش مینماید. ("انسانی نه کاملاً انسانی": مریم رضایی: "زنان امروز": شماره ی 44: زمستان 1400: ص70-69) درواقع الآن بسیاری از زنان در مشاغلی چون سلبریتی و مدلینگ و جاسوسی، از سینما و موسیقی گرفته تا جنگ رسانه ای، داوطلبانه خود را در مقام یک انسان کشته اند تا بدن بی روح خود را ابزار صدمه زدن به دیگران و سنگ کردن آنها کنند و در این حرکت، از الگوی آسمانشان الهه ی ابر یا همان امر مذهبی در سطح وسیع تر تبعیت میکنند. هیچ سنگی نمیتواند صدمه بزند مگر این که در دست شخص جاندار باشد و در دوران



Medusa Mosaic, c. 1st century A.D., Kibyra,
via Daily Sabah





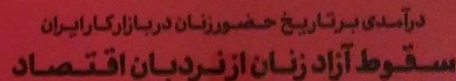
When someone asks me if I like my job:



اگر حکومت های مدرن، تنها کسانی که اجازه دارند جاندار باشند و سنگ نشوند، کسانی هستند که به تایید جانشینان پرسئوس رسیده باشند. تاریخ نیز که در همه جا از ابتدای اهمیت یافتنش در یهودیت، خود را با ادبیات تایید کرده، زیر مجموعه ی امر مذهبی بوده است و ادبیات ممالک اسلامی نیز از این مقوله مستثنی نیست.

اما این حرکت سیاسی، با یک ماسک عرفانی جلو میرود. زن تبدیل به شیء میشود چون بخشی از بهشت مادی زیست مرد اولیه در بهشت عدن بوده است. حوا با فریفتن آدم، باعث خوراندن میوه ی دانش به او و افتادنش به جهان فعلی میشود. برای این کار، زن باید فریبکار باشد و اصل خود را افشا نکند. بنابراین آنچه که از آن در فارسی تعبیر به عشق میشود، با بسته شدن چشمان مرد و نزول سخت قوه ی فکر او اتفاق می افتد و نتیجه ی طبیعیش هم قاعدتا چیزی جز فروپاشی روحی نباید باشد. بیایید به همان کسی رجوع کنیم که به منظومه های عاشقانه ی فارسی معروف است: جناب نظامی که همانطور که دیدیم نامش کنایه از هزار و یک شب و بنیاد ادبیات فرضی کهن است و البته به معنی شعرگو تا ادبی





انقلاب روی صفحه تلویزیون

در شامگاه اول اوت ۲۰۰۶، در هفته ششم از اعتراضات بزرگ سراسری در اوهاکا، ایالتی در جنوب مکزیک، زمانی که مردم در سراسر کشور تلویزیون روشن کردند، با تصویری پخته و متفکرات با آنچه از پیش تلویزیونی شده شاعر فرانسوا اشتندت مواجه شدند. روشی که در حد چندین ساعت از سنین مختلف به سمت صحنه هجوم آورد، در حالی که از فاب صفحه بیرون درخشید، از سن صدلی‌ها هشتاد و نه در دبی‌های عادی استندت بودند. این زبان پنهانی در دست داشتند و یکی از آنها فریاد می‌گفت: «وقتی می‌پیشتر می‌گفت، می‌شد مردمی عجب نمی‌ماند.» آنها به فریاد می‌پراشتند، انگشت‌های به نغاد پیروزی نشان دادند و ماهتابی به دورین سلام می‌دادند و سرود انقلابی «ما پیروز خواهیم شد» می‌آید می‌خواندند. یک پیروزی تاریخی را جشن می‌گرفتند چون به عنوان یک عده آمانور در زمینه تولید رسانه‌های موفق شده بودند. مشکل صلح آمیزی مفردها مؤسسه رادیو و تلویزیون دولتی اوهاکا (کوری وی ۲) و شبکه تلویزیونی ۹ را از هر شکل عصبی مردمی از بی‌اعتمادی درآورد.

این مجمع که حاصل ائتلاف بدین پیش از سیصد سازمان اجتماعی و سیاسی است در پاسخ به سرکوب شاهچه عملی آغایین ملی معلمان دست به قیام زد. دو ماه قبل الیوس روزی جزئی فریادار مغفور و اهراراکا، برای برهم زدن معلمان در سرای مرکزی خود حمله شبانه پیشه نظامیان برای برپا زدن کرده بود. الیوس از هلیکوپترها گاز اشک آور پراپ کرد. چاربادا که رهبر و معلمان و خانواده هایشان حمله کرد.

ده ها هست که آغایین ملی معلمان با دولت مبارزه کرده و هر تابستان برای آذین خارج زندگی معلمان و منابع دانش آموزی دست به اعتصاب زد. مردم نیز با کمک با اعتصابات با معلمان و معلمات دانش آموزی در طول سی سال گذشته کنار می آمدند. اما آن روز صبح روز دو اولیای ماه ژوئن که فروشندگان و ساکنین مرکز شهر از گاز اشک آور به خیابان ها ریخته بودند، حمله ای به خانه الیوس (پایه ای از) با چنین معلمان غیر دیکه، اقدامات فرماندار ناخواسته، موجب تشدید سیاسی شده بود که آغایین را قادر می ساخت تا خود را هدف انتظاری از جامعه مدنی متحد خود و او را از قدرت برکنار کند. مجمع عمومی مردم آندورا چند روز بعد به هدف شکست کردن فرماندار شکل گرفت.

[illegible][illegible]

زنان «کور کوری» با زحمت فضایی به دست آوردند برای ایجاد اتحاد به منظور بازتزیف و تقسیم دستمزدی. آنها با اصلاح جزئیات بازیهای جنسیت به یک جامعه افراطی با پیاده‌سازی دستور کردند که جنسیت را دستور اجزای استاندارد ردهای جنسیت می‌کرد. در واقع، در فضای مصرف‌گرا، استحکام اتحاد شد، اما گفت‌وگوهای در جهت توجه به مسائل پان‌سودا و جنسیت و بومی فراهم شد. بود. با آنکه در پیاده‌سازی جنسیت جمع عمومی مردم اوپاکاهاکاتای نسبت به برابری جنسیتی به چشم می‌شود. نقش‌ها و برابری جنسیت جنسیت در سطح رهبری در ابتدا از اولویت‌های جنسیتی نبود. یک مرکز از اتحاد «کور کوری» و «گوبه» به کارهای خانگی را سامان می‌دادیم: تهیه غذا و

یکس از زنان اشغال‌کننده تلویزیون اوهاگا ما کارهای خانگی را سامان می‌دادیم اما در کارهای سیاسی، سازمان‌ها و اتحادیه‌ها همچنان مردان تمام تصمیم‌ها را می‌گرفتند. جنبش به ما فرصت داد تا دور هم جمع شویم و برای اولین بار رایج به ما این چیزها صحبت کنیم. ما بلاخره چشم‌مان را باز کردیم.

رسیدی به همه کار خانه. اما در گردهای ما، سازمان‌ها، اتحادیه‌ها و غیره همچنان مردان تمام تصمیم‌ها را می‌گرفتند. منوجه شدیم که تغییر ضروری است. جنبش به ما این فرصت را داد تا دور هم جمع شویم و برای اولین بار رایج به ما این چیزها صحبت کنیم. ما بلاخره چشم‌مان را باز کردیم.

اگر جنبش جمع عمومی مردم اوهاگا برگشته از کامونالداد بومی بود، زنان «کور قی وی» تأکید داشتند که اصلاحات شامل رفع نابرابری‌های سابقه‌دار از جمله سلسله مراتب جنسیتی خانواده و تبعیض علیه شهروندان غیرمزدوج نیز باشد. «ما فکر می‌کنیم که هرگز نمی‌تواند درباره اجتماع باید شامل آرای زنان هم باشد. همان‌طور که جولیا پادرس» می‌گوید «چنان‌که یک چشم دارد» و آن پرسبکتیورانه و دید مذکر است. ما باید با دیدگاه زنانه و از منظر زنان نگاه کنیم.

در حقیقت، زنان این جنبش نسخه‌ای فنیستی از کامونالداد ارائه دادند که تفکر اشتراکی و کار سیاسی جمعی را در فضاها و زمینه‌های بررسی‌شده و نامتعارف گسترش می‌داد. آنها این نسخه را از طریق تصاویر تلویزیونی خش‌دار و معوجی ارائه کردند که پرش داشت و گاهی اوقات از پشت پارازیتی الکترونیکی پدیدار می‌شد، تصاویر عذرشی که دخال آنها توجه را به برهم خوردن «برنامه‌ها منظم و برنامه‌ریزی‌شده» حکومت جلب می‌کرد. این موضوع جمله مارتینو را به یاد می‌آورد که می‌گفت: «بومی بودن پارازیتی روی سیگنال استمارگرافی است» و نیز تأکید را تسیرا بر این مسئله که فعالیت سیاسی «چیزی را که زمانی حق دیده شدن نداشت آشکار می‌کند و گشتاری را به گوش می‌رساند که زمانی فقط زرمه‌ای عذرشی بود.» پارازیت برنامه‌های جنبش روی صفحه تلویزیون موجب رقم خوردن گشتاری سیاسی در میان مردم، و نخستین بار کاملاً به دست زنان، شد. این تصاویر گذرا و ناپایدار نمایانگر جست‌وجو برای آغاز دوباره و ساختن جایگزین‌ها و انتخاب‌های جدید بود. در واقع زیبایی‌شناسی آمانووی این زنان مناسبات مصرف متغیانه را که خصلت رسانه‌های پلایش‌شده، و پرازد و برق است، از بین برد و معیارهای ارزشی جنسیتی، نژادی و طبقاتی را در جهت القای پیامی تازه به نقد کشید.

زیبایی‌شناسی آمانووی زمانی خود را نشان داد که وقایع عملی کمون اوهاگا ایجاد کرد زنان

«کور قی وی» با بخش برنامه‌های زنده و فوری به آن واکنش نشان دهند. میکرونوهای که با دست گرفته شده بود و خام‌دستی در تنظیمات هم‌زمان دوربین مؤید این امر بود. در یکی از این سکانس‌ها سه زن دور هم نشسته‌اند و یکی از آنها اعلام می‌کند که چند ساعت قبل تعدادی از اعضای جنبش را با یک مینی‌ون بی‌نام‌نشان روبرو داشتند. او توضیح می‌دهد که آنها این واقعه را روبرو شدن و نه دستگیری قلمداد می‌کنند زیرا نه چیزی درباره مکانی که رفاقتشان در آنجا بوده شده‌اند می‌دانند و نه نشانی از امنیت جسمانی آنها دارند.

به گفته این زن، یکی از مفقودشدگان پروسور هیران مندوتا نوبه است. مرد معلولی و ویلچرش در محل رایش به جا مانده است. همان‌طور که او صحبت می‌کند، تصویر از نمای نزدیک صورت او به عکس‌های ثابت تغییر می‌کند. اولی عکس است از لحظه روبرو شدن که نمای از خیابانی مسکونی با ویلچری رهاشده و مینی‌ونی در حال دور شدن در نشان می‌دهد و به دنبال آن عکس می‌آید از مندوتا نوبه به همراه خایه‌دارش.

زنان کورتی وی، ما دانشتیم در مخالفت با کلیشه‌ها ظاهر می‌شدیم چون به‌عنوان زنان اوهاگایی شبیه چیزی نبودیم که معمولاً در تلویزیون ارائه می‌شد. ما واقعیت فرهنگی دیگری بودیم و این را روی آنتن بی تأکید گفتیم. ما زنانه هستیم که معمولاً صدایی نداریم چون قهوه‌ای و کوتاه و چاقیم.

تولیدکنندگان شبکه اشغال ۹، «کور قی وی» را «مدرسه کوچک مبارزه» می‌نامیدند زیرا زنان در آن به یکدیگر آموزش می‌دادند و یاد می‌گرفتند که چگونه از ابزارهایی که تحت اختیار گرفته بودند برای مبارزه در راه آرمانشان استفاده کنند. همچنین با سازمان‌دهی «کور قی وی»، اشغالی، اصلاحاتی در وضعیت کار جنسیتی‌شده در کامونالداد مورد نظرشان به وجود آوردند و با خلق نسخه‌ای از کیک (کار اشتراکی)، که در جوامع بومی به معنی کار داوطلبانه برپایه ارائه خدمات اجتماعی است، برای بسیاری از کارهای ایستگاه تلویزیونی گروه‌های کاری تشکیل دادند. این کارها از شرح وظایف تولید عادی تلویزیونی بسیار فراق می‌رفت: از تأمین امنیت ایستگاه و دکل‌های برق، آماده کردن غذا، گزارش اخبار و گزارش‌های به‌روز از تبعیضات تا نظم دادن به مدرسه که دور ساختمان صف بسته و منتظر بخش زنده از رادیو و تلویزیون بودند. برگزار کردن گردهای‌های روزانه برای بحث درباره برنامه‌ها، اختلاف‌ها و دغدغه‌های سیاسی روتی بود برای ایجاد توافق در بین زنان درباره مسائل خاصی که بعداً می‌توانست در گردهای‌های بزرگ‌تر جنبش هم مطرح شود.

به این ترتیب، فضاهایی از این است که در آن امکان ابراز حقایق و بحث و بررسی درباره مسائل شکل گرفته بود. به میزگردهای درباره مسائل جنسیتی و طرح پیام‌هایی از طرف نمایندگان بومیان در مورد دغدغه‌های خاص مردمان روی صفحه تلویزیون بسط داده شد. علاوه بر این، تولیدکنندگان «کور قی وی» توانستند در جایگاه مادر و معلم دیگری تهیه کنند که آن هم نخستین بار بود در تلویزیون دولتی اتفاق می‌افتاد. برنامه‌ای که در آن بچه‌ها نیز با دغدغه‌های اجتماعی و نظریه‌های خود را درباره جنبش بیان می‌کردند. از طریق این روش‌ها، زنان جنبش دقیقاً چیزی را ارائه دادند که هر دموکراسی ضداستعماری باید واجد آن باشد: پروژه ششخته، بداهه، گذرا و آمانووی یادگیری توجه چندجانبه به ششیدن و دیدن دیگری؛ تکتی ذاتی که ریشه در فنیسم بومی دارد.

میان برنامه‌ها در شبکه اشغال ۹ هم نشان از نازکاری تولیدکنندگان آن داشت. مهم‌تر اینکه آنها از مخاطبان «کور قی وی» دعوت می‌کردند در تولید جمعی به یک تشکیلات مشارکت کنند. در یکی از این ژله‌های متحرک، لوگوی شبکه ۹ و شعار آن به‌درج از دل یک پرده سیاه و سفید ظاهر می‌شد تا مثلاً نشان‌دهنده ظهور تدریجی و جاری جنبش باشد. در کار آیکون زاپانستا نوشته شده بود «شبکه ۹» و شعار «نامی قدرت از آن مردم» در زیر آن حرف به حرف ناپ می‌شد. در حالی که صدای زن اعلام می‌کرد: «شبکه ۹ به تصرف زنان شجاع اوهاگا درآمده است». تمایل نگاری مارپیچی، صدق یا خلونی شکل «کاراگل» از آنجایی منقادار است که در ایدئولوژی هم‌مسلمان زاپانیستی جنبش (مستقر در جنوب و ایالت چیپاس) شامیلی مهم به شمار می‌رود. کاراگل در جنبش زاپانستا شجاع جمع شدن در کنار یکدیگر به عنوان یک گروه است که از سنت مایایی به صدا درآوردن صد غرغری برای صدازن و گرد آوردن اعضای گروه اقتباس شده و حرکت آرام و خلونی شکل و دیدگاه پرسه‌محور آن نشان از دستپای بومیان به استقلال از طریق مبارزه دارد. استفاده از آیکون زاپانستا در بیانی بیابانی از روند تبدیل فضای جمعی به عرصه قدرت عمومی، که نقطه مقابل آرام و محتاط هم هست، گویای مسائل بسیاری است.

شیرین‌دلان که هیچ روز ۲۳ نیست جنبش از حقوق آفتاب از راه رسیدند. دل‌های

بق «کور قی وی» را از کار اخراجند و زنان را وفادار کردند که کارشان را ترک کنند. این زنان، در قیاری برای نشان دادن تسلیم‌ناپذیری خود، همان روز کشت دوازده ایستگاه رادیویی را به دست گرفتند. ده روز بعد زمانی که از طریق در دست گرفتن رسانه‌ها با یکدیگر متحد شده بودند کمیته هماهنگی زنان اوهاگا (آکومو) را تشکیل دادند. کمیته‌ای که قرار از گروه زنان «کور قی وی» گسترش پیدا کرد. این کمیته با گرد هم آوردن زنان از گروه‌های سیاسی و اجتماعی توانمند به ایجاد هسته‌ای، قدرت‌دهی و محافظت از امنیت سیاسی و پرداخت که زنان در دوران اشغال تلویزیون به وجود آورده بودند. پارچینا در یک سیمپار ۲۰۰۶.

در راجیسی‌ای «در شهر اوهاگا» تأسیس کوکو را اعلام کرد و حرف‌های او آگاهی فنیستی نژادی را در بین جمع عقیدت‌دار کرد. «زنان به‌دست واکنش نظام‌مندی نشان می‌دادند. برای بحث کردن درباره نیازها و تقاضایان... کوکو در جنبش جمع عمومی مردم اوهاگا مشارکت خواهد کرد تا هم اصلاحات را در تشکیل‌دهنده نایز نوبع گیر و هم سهامان را در تیر برای استقرار دولتی جدید برای مردم ایفا کنیم.»

علاوه بر متاهلی که این جنبش برای زنان داشت، تغییر زنان اوهاگا به نقش‌آفرین اجتماعی نشان از مژگونی‌شدنی داشت که برای حاکمیت فرماندار روبین اوبیزو رئیس‌جمهور ریسته

هاگی، که مشهور است به اینکه به زنان مکزیک لقب مالین طرف‌شوی دوا داده، امید عسقی به حمار می‌شد. در نوامبر ۲۰۰۶ پلیس حفاظتی فدرال به فرماندهی او دست به سرکوب خشونت‌آمیز کمون اوهاگا زد که بیش از ۱۵۰ کشته و صدها مجروح و مفقودآلتی و هزاران مورد سوءاستفاده حقوق بشری برجا گذاشت. بی‌آنکه مجازاتی برای وی به دنبال داشته باشد، در پی برنجی‌های متعدد، جمع عمومی مردم اوهاگا از بین رفت اما

بدره‌ای که کاتشت فرهاد، فعالیت‌های زنان اوهاگایی و سازمان‌هایی که در پی به دست گرفت «کور قی وی» تأسیس کردند. در ایجاد مختلف در حال رشدند. به گفته لایلا سینتو فعال اجتماعی و یکی از سازمان‌دهندگان

این گروه: «این جنبش رشد بسیاری داشت و نقش همه ما را تغییر داد. ما نقش‌هایان را درگون کردیم. کاری که ما کردیم رها کردن کارهای روزمره و به عهده گرفتن نقش سیاسی بود. در چنین فضایی است که زنان

چیزی می‌سازند و ساختن روابط قدرت را به شکل قدرته مردمی می‌بینند. من به فضا این‌طور نگاه می‌کنم.»

پیش‌رو پیروزه لایلا و همراهانش نیست به فنیسم ضداستعماری دقیقاً همان چیزی است که به‌دست‌مرد در شبکه اشغال ۹ در تابستان ۲۰۰۶ مورد تأکید قرار گرفت. پیشی که امروز در تیر ادامه‌دار اوهاگا

برای گزینته‌های دموکراتیک ضداستعماری همان‌قدر حیاتی و محوشدنی است که در آغاز ظهورش آمانووی و گذرا بود. ***

باخان می‌فکرند چون کسی حال هاست در انتظار حضور فعالیت سیاسی هستند. آنان به‌طور انفرادی در زیر زمین ادامه می‌بخشند و با به‌صورت گروهی «فوتسان خود را کوکیت بیانی و شعار در با جدیت تعین می‌کنند تا به این رویا و آرزو برسدند ایروا

تر از فرهنگ عامه باشد. بنابراین او نام مستعار روح ادبیات فارسی است. اگر دقت کنید در میان اشعاری که مستقیماً به او منسوبند، فقط دو تایشان در ایران معروفند و مسلماً تصادفی نیست که همان دو شعریند که به تراژدی ختم میشوند: "لیلی و مجنون" که یک عشق بی سرانجام است و "خسرو و شیرین" که برخلاف اسمش، ایرانی‌ها همه فکر میکنند رقیب خسرو در شعر یعنی فرهاد که آدم معمولی‌تری نسبت به شاهزاده‌ی ایران است. قهرمان آن است و میدانیم فرهاد، جان خود را بر سر دلدادگی لغایت احمقانه‌اش داد. یادمان است در کلاس درس ادبیات دوره‌ی پیش دانشگاهی، بچه‌ها وقتی از زبان معلم شنیدند که شیرین در دسیسه‌ی منجر به مرگ فرهاد با خسرو همدست بود، خودشان هم جای فرهاد مردند و زنده شدند. امروز میدانم که برخورد ایرانی‌ها با هر دو داستان و رها کردن بقیه، کاملاً پیرو برخورد بنیانگذاران بهائیت با نظامی با تکیه‌ی بیشتر بر نسخه‌ی جهانی‌تر عشق نافرجام یعنی "لیلی و مجنون" بوده است. به گفته‌ی "جک مک لئان"، بهاء الله این تفسیر را از روی تز "هفت وادی" مولانا [که بعداً به عطار در قبل از مولانا منسوب شد] و توجه به یک داستان درباره‌ی عشق نافرجام در ابتدای دفتر چهارم مثنوی مولانا ساخته است اما نگاه اصلیش به طرف ادبیات مملو از تراژدی‌های عاشقانه‌ی تروبادورها در دنیای شوالیه‌ها و تمپلارهای غربی بوده است. هفت وادی، هفت مرحله‌ی عرفانند و



مراحل اول، دوم و سوم آن، به ترتیب، طلب، عشق و معرفت میباشند. درست مثل داستان آدم و حوا که در آن، زن به عنوان تنها همدم مرد در بهشت مادی، عامل سقوط و دانشمندی او شد، در لیلی و مجنون نیز قیس عامری با دچار شدن به عشق دختری به نام لیلی، آرامش و زندگی و آبروی خود را میبازد ولی در ازای این عشق بی نتیجه جنبه های مثبتی پیدا میکند. شکنجه ی قیس در راه عشق، با شکنجه ی عیسی در بالای صلیب مقایسه میشود و هر دو آنها خود را قربانی رسیدن به خدا میکنند. این تر در اصل یهودی است ولی از



**Kurdistani jews,
judaism, yehodot...**

...





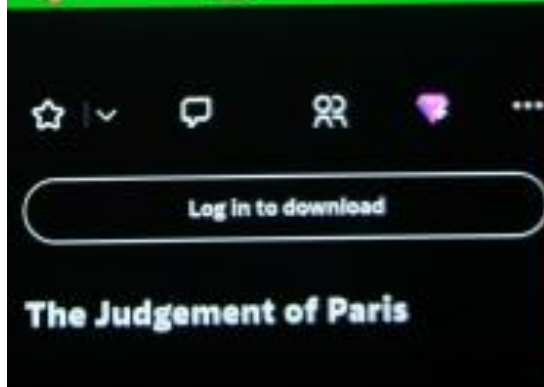
طریق مقایسه با سرنوشت مسیح مقدس شده است. اصل قضیه تز یهودی جستن خدا در جهان ناکامل فعلی بر اساس وحدت وجود یهودی است که اسپینوزا آن را به گونه ی فلسفی بیان کرد:

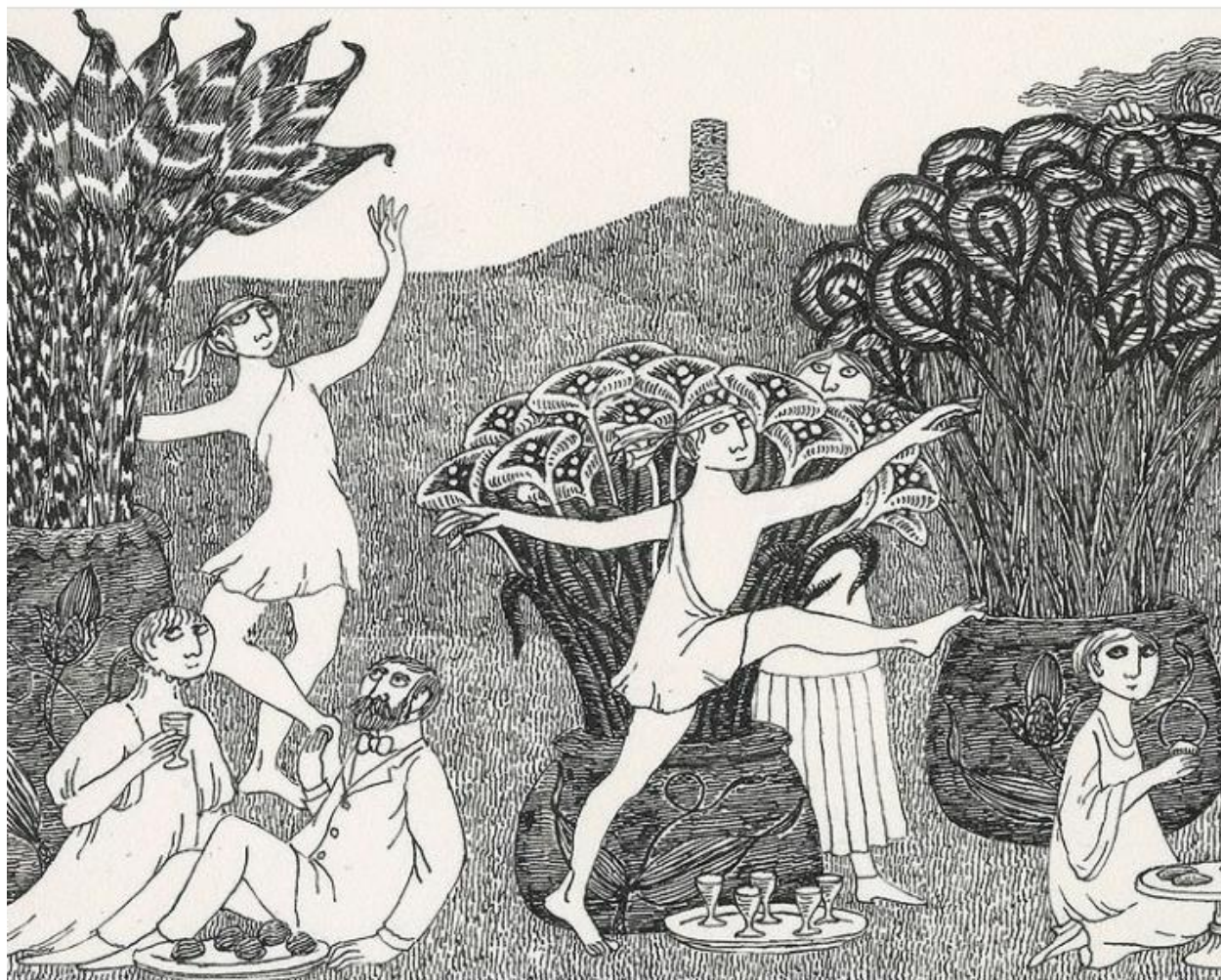
“the mystics flight: the parable of majnun and layli”: jack mclean:
 “Irfan colloquium session”: n36: London school of economics: jult 14,
 2001

تحقیق مک لئان، مرا به شدت به یاد جمله ای از قاسم جعفری یکی از نخستین کارگردانان فیلم های عاشقانه ی جوانپسندانه ی تلویزیون انداخت وقتی که در زمان ساخت سریال "مسافری از هند" -پخش: 1382- در برنامه ی "شما و سیما" از او پرسیدند چرا سریال عاشقانه میسازد و او گفت: «عشق زمینی وسیله ی رسیدن به یک عشق بزرگتر است: عشق به خدا.» این همان تز بهایی است تکثیر شده به مقیاس "ان"؛ ولی بدون سرنوشت تلخ مجنون، برعکس همیشه توام با پایان خوش و به هم رسیدن عاشق و معشوق، چون قرار است جوانان با دیدن این فیلم ها دنبال جنس مخالف بیفتند و همه ی اطرافیان خود را همچون آدم بی کس باغ عدن، فدای حوایشان کنند تا پشت سر هم شکست عشقی بخورند بلکه دست آخر به "عشق به خدا" برسند. بعد از گذشت حدود بیست سال از تشویق های قاسم جعفری به عاشق شدن، شما در میان این همه احساس عمومی حقارت جنسی، چقدر «عشق به خدا» پیدا کرده اید؟ این که شکست خوردن در مادیات، تحریک کننده به عرفان و راه خدا است درست است ولی به شرطی که به همان اندازه که مردم را به مادیات -که جنس موافق و مخالف انسان هم فعلا از آنها قابل تشخیص نیستند- حریص میکنید، عرفان و خداجویی را

هم به همان اندازه برایشان شیرین کنید تا وقتی در این راه به بن بست خوردند آن راه جلو چشمشان باشد. خدای عرفان تمپلار صرفاً یک بهانه برای فریب دادن فطرت خداجوی بشر است و اصل قضیه ماده پرستی است که اساس وحدت وجود یهودی و مادی کردن خدا با آن و رسیدن به نتیجه‌ی طبیعی «مرد مقدس=انسان پولدار هوسباز» است. این همان باخیسم کامجویانه است که با برجسته کردن عیشتار یا چنانکه با نام رومیش به حد مزبور تکامل یافته یعنی ونوس یا آفرودیت در مقام زاینده و کالبد جهان مادی، جانشین سوفیا یا خوخمه – جنبه‌ی مونث یهوه، خدای یهود- شده است. فومنکو در فصل پنجم کتاب «دوره‌ی باستان همان قرون وسطی است» ظهور باخیسم را تبیین شده در اسطوره‌ی انتخاب آفرودیت از سوی پاریس شاهزاده‌ی تروایی به عنوان زیباترین الهه از میان سه الهه و دادن سیب طلایی باغ هیسپریدها به آفرودیت میخواند. میدانیم که باغ هیسپریدها یکی از مدل‌های



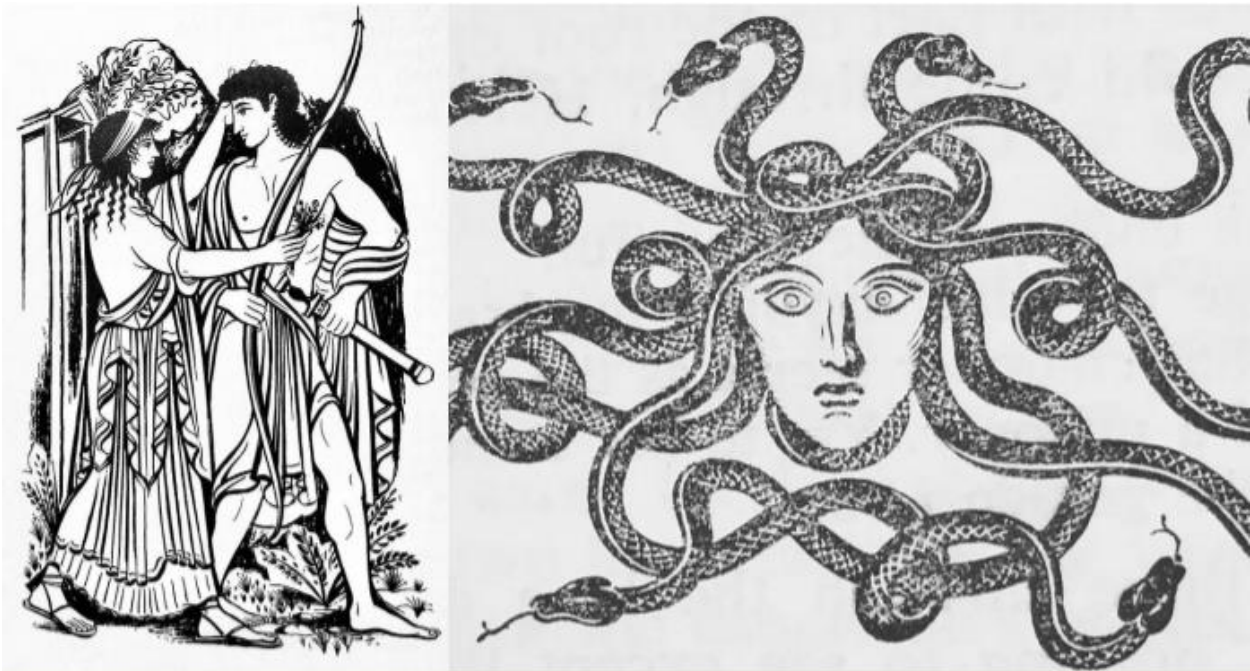




۳'۵۳۸ پسند

Bacchanalia." Original art for" **edwardgoreytrust**
Number 4 of the SIGNALS catalog print series,
showing an exuberant summer frolic. 4 1/2 x 14 /14
.inches (image)

یونانی باغ عدن آدم و حوا است و این داستان، به نوعی بیانگر لذت پرست و مادی شدن انسان پس از اخراجش از بهشت است که در این صورت، جنگی که متعاقب این انتخاب و با دزدیده شدن زن شوهرداری که آفرودیت به پاریس تقدیم میکند راه می افتد وضعیت



طبیعی دنیای ما است. اما نکته ی جالب این است که مقایسه های این اسطوره با رویدادهای تاریخی دیگر در نوشته ی فومنکو، آوارگی تروایی ها در این جنگ را به آوارگی یهودیان مرتبط میکند. فومنکو معتقد است جنگ تروا که شامل حمله ی یونانیان از غرب به تروا در ترکیه میشده، شاخ و بال یافته ی حمله ی صلیبیون به قسطنطنیه پایتخت روم شرقی در قرن 13 میلادی است و بعدتر که در هجوم عثمانی ها رومیان بیزانسی دسته دسته در ایتالیا مسکن گزیدند و این به مهاجرت تروایی ها به ایتالیا نیز تعبیر شد، تروایی های یونانی شده که همان بیزانسی ها هستند با خود یونانی های غربی تطبیق شدند و هجومشان به صورت حمله ی بلیساریوس یونانی به تروای جدید یا ایتالیا در جنگ های گوتیک تغییر فاز داد و در افسانه های قرون وسطایی اروپایی بخصوص در فرانسه بومی شد. در یکی از این افسانه ها، اسپارت سرزمین زن دزدیده شده، بخشی از روم خوانده شده است. به نظر فومنکو، در فرم اولیه ی این قصه، تروا یا قسطنطنیه همان اورشلیم یهودیان بوده و صلیبیون، رومی هایی که یهودیه را فتح و معبد آن را تخریب میکنند. رومی های اخیر، به کیش مسیح یهودی درمی آیند که یهودی ها به خاطر کشتن او از چشم خدایشان یهوه افتاده بودند و لابد صلیبیون نیز با غلبه یافتن بر یونانیان، به کیش آنها درآمدند و این مثل غلبه ی یونانیان بر ایتالیا پس از سقوط رم فرضی اولیه به جای اورشلیم و توسط گوت ها در آنجا است.

با در نظر گرفتن نظریه ی فومنکو، بخش زیادی از شک ما درباره ی اشتباه آمدن راهمان برطرف میشود. سقوط رم ایتالیا، آغاز قرون وسطی است و دنیای اروپایی مدرن، از دنیای

کوچک اروپایی قرون وسطی متولد میشود. این دنیای کوچک، جای دنیای بنی آدم اخراج شده از بهشت نشسته و دنیای مردم دیگر از جمله ایرانیان هم برای مدرن شدن باید همینقدر کوچک شود؛ دنیای کوچکی که قهرمانانش شوالیه های حیلہ گر و سرسپرده و آدمکشند و زن ها آنها را به خاطر قدرت بدنیشان دوست دارند و حتی پس از سپری شدن تاریخ مصرفش نمیخواهد دست از سر مردمی که راه دیگری برای سنگ کردنشان شناخته شده نیست بردارد.



زوج یهودی سنتی

